



University of Tehran Press

The Effect of Individualism on the Limitation of Government Power

Hossein Rahmatollahi¹ | Seyed Fathollah Hashemi²

1. Associate Prof., Department of Public Law, Faculty of Law, College of Farabi, University of Tehran, Tehran, Iran. Email: hrahmat@ut.ac.ir
2. Corresponding Author; Ph.D. Student in Public Law, Faculty of Law, College of Farabi, University of Tehran, Tehran, Iran. Email: hashemy.fathollah@gmail.com

Article Info	Abstract
Article Type: Research Article	From the point of view of individualists, the originality belongs to the individual, and the government exists only in the shadow of the existence of the individual and with the purpose of serving him/her. The government is considered a mechanical and man-made phenomenon, and therefore like a tool, it must be designed and organized in a way that can meet the expectations of its creators. But the power arising from individuals is placed in the hands of statesmen whose desire to abuse power can turn not only the government itself, but also individuals into a tool to serve their desires and whims. Therefore, individualists have tried to find solutions to control the power of the government. With the aim of investigating some of these solutions, in a descriptive and analytical approach to the ideas of individualists and its effects in the field of power, this research has reached the conclusion that, by applying structural, normative and behavioral restrictions, individualism has been able to limit the power of the government in order to guarantee the basic rights and freedoms of people. Separation and balance of powers, representative system, rule of law, impartiality, transparency, responsibility and accountability are among these limiting solutions.
Pages: 1-27	
Received: 2024/08/06	
Received in Revised form: 2025/02/05	
Accepted: 2025/05/05	
Published online: -----	
Keywords: <i>government, individual, individualism, power, society.</i>	
How To Cite	Rahmatollahi, Hossein; Hashemi, Seyed Fathollah (2026). The Effect of Individualism on the Limitation of Government Power. <i>Public Law Studies Quarterly</i> , -- (--), 1-27. DOI: https://doi.com/10.22059/jpls.q.2025.380460.3578
DOI	10.22059/jpls.q.2025.380460.3578
Publisher	The University of Tehran Press.



تأثیر فردگرایی بر محدودیت قدرت دولت

حسین رحمت‌اللهی^۱ | سیدفتح‌اله هاشمی^۲

۱. دانشیار گروه حقوق عمومی، دانشکده حقوق دانشکدگان فارابی، دانشگاه تهران، تهران، ایران. رایانامه: hrahmat@ut.ac.ir

۲. نویسنده مسئول؛ دانشجوی دکتری حقوق عمومی، دانشکده حقوق دانشکدگان فارابی، دانشگاه تهران، تهران، ایران. رایانامه: hashemy.fathollah@gmail.com

چکیده	اطلاعات مقاله
از نگاه فردگرایان، اصالت از آن فرد است و دولت تنها در سایه وجود فرد و با هدف خدمت به او موجودیت پیدا می‌کند. دولت پدیده‌ای مکانیکی و مصنوع بشر دانسته می‌شود، بنابراین به‌سان یک ابزار باید به گونه‌ای طراحی و سازماندهی شود که بتواند انتظارات سازندگان را برآورده کند. اما قدرت برآمده از افراد در دست دولتمردانی قرار می‌گیرد که تمایلشان به سوءاستفاده از قدرت، می‌تواند نه تنها خود دولت، بلکه افراد را نیز به ابزاری در خدمت مطامع و هوس‌های آن‌ها تبدیل کند. ازاین‌رو فردگرایان به جستجوی راهکارهایی برای مهار قدرت دولت اهتمام ورزیده‌اند. این پژوهش با هدف بررسی برخی از این راهکارها، در رویکردی توصیفی و تحلیلی به نظریات فردگرایان و اثرات آن در حوزه قدرت، به این نتیجه دست یافته است که فردگرایی با اعمال تحدیدهای ساختاری، هنجاری و رفتاری توانسته است قدرت دولت را با هدف تضمین حقوق و آزادی‌های اساسی افراد محدود سازد. تفکیک و توازن قوا، نظام نمایندگی، حاکمیت قانون، بی‌طرفی، شفافیت، مسئولیت‌پذیری و پاسخگویی، ازجمله این راهکارهای محدودکننده هستند.	نوع مقاله: پژوهشی صفحات: ۲۷-۱ تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۵/۱۶ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۳/۱۱/۱۷ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۲/۱۵ تاریخ انتشار برخط: -----
	کلیدواژه‌ها: جامعه، دولت، فرد، فردگرایی، قدرت.
	استناد رحمت‌اللهی، حسین؛ هاشمی، سیدفتح‌اله (۱۴۰۴). تأثیر فردگرایی بر محدودیت قدرت دولت. <i>مطالعات حقوق عمومی</i>، -- (--)، ۱-۲۷. DOI: https://doi.com/10.22059/jplsqt.2025.380460.3578
	DOI 10.22059/jplsqt.2025.380460.3578
	ناشر مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.



۱. مقدمه

از گذشته‌های بسیار دور، مناقشات ناشی از تعارض میان منافع فردی و جمعی همواره جایگاهی درخور توجه در میان موضوعات مربوط به امور داخلی اجتماعات داشته است. طرح مباحث مربوط به روابط و مناسبات میان فرد و جامعه از دوران یونان باستان رنگ و بویی علمی و فلسفی به خود گرفت و از آن زمان تا دوران معاصر طیف‌های مختلفی از قائلین به تقدم فرد بر جامعه و یا استیلاي جامعه بر فرد در میان اندیشمندان بروز و ظهور یافتند. در همان دوران یونان باستان با وجود رونق اندیشه جمع‌گرا به‌ویژه در آرای اندیشمندانی مانند افلاطون^۱ و ارسطو^۲، برخی مکاتب مانند کلیون، رواقیان و اپیکوریان و یا اندیشمندانی مانند سقراط^۳ نیز دیده می‌شدند که گاه در مقام نظر و گاه در میدان عمل، جلوه‌هایی از فردباوری را از خود به نمایش می‌گذاشتند.

در سال‌های بعد، اگرچه پدیده‌هایی مانند ظهور دین مسیحیت، ایجاد نظام فئودالیسم و جنبش پروتستانیسیم، زمینه‌های بروز نشانه‌هایی از فردگرایی را فراهم کردند، اما تقریباً تا اوایل قرن هفدهم هنوز اندیشه‌ای قطعی و منسجم هم‌سو با لزوم تقدم فرد بر جامعه مطرح نشده بود. تقریباً در همین دوران بود که تحت تأثیر مجموعه‌ای از عوامل به‌ویژه انعقاد عهدنامه وستفالی در سال ۱۶۴۸ و تحولات پس از آن، دولت‌های ملی شکل گرفتند و در فرایندی تکاملی به آنچه که امروزه دولت مدرن نامیده می‌شود، نزدیک شدند. در سال‌های بعد با تغییر نسبی شرایط محیطی و طرد دولت‌های مطلقه در عرصه نظر و میدان عمل، دولت‌های مشروطه با اقبال مواجه شدند.

واکاوی نقش مکاتب و اندیشمندان فردگرا در فرایند گذار از دولت‌های مطلقه و تمامیت‌خواه به دولت‌های محدود و مشروطه، از آن‌رو ضرورت و اهمیت می‌یابد که مشاهده نتایج مثبت اتخاذ رویکرد فردگرایی در زمینه محدودسازی دولت می‌تواند انگیزه لازم را برای بهره‌برداری از نقاط قوت فردگرایی، ضمن اجتناب از نقاط ضعف آن ایجاد کند. همچنین یافته‌های این پژوهش می‌تواند نشان دهد که چگونه طرح مباحث نظری و اندیشه‌های فلسفی می‌تواند تغییر شرایط سیاسی و اجتماعی مؤثر بر زندگی افراد را در عمل، هرچند در درازمدت، در پی داشته باشد.

بنابراین سعی می‌کنیم با پاسخگویی به این سؤال که «فردگرایی در زمینه محدودیت و کنترل قدرت دولت چه اثراتی داشته است؟»، نقش فردگرایی را در محدودسازی قدرت دولت تبیین کنیم. فرضیه این پژوهش بر این قرار است که فردگرایی با اعمال تحدیدهای ساختاری، هنجاری و رفتاری توانسته است قدرت دولت را هم‌سو با تضمین حقوق و آزادی‌های اساسی افراد محدود سازد. روش به‌کاررفته در این

1. plato

2. Aristotle

3. Socrates

پژوهش، توصیف و تحلیل گزارشات و نظریات ارائه شده در اسناد، مقالات و کتاب‌های مرتبط، به منظور پاسخگویی به سؤال اصلی پژوهش است.

آربلاستر در کتاب *لیبرالیسم غرب*؛ ظهور و سقوط، ردپای فردگرایی را در برخی از جنبه‌های زندگی انسان از جمله هنر جستجو کرده است. وینسنت در کتاب *نظریه‌های دولت*، مفاهیم و ویژگی‌های دولت‌های مطلقه و مشروطه را در قالب نظریه‌های مرتبط با آن‌ها بیان کرده است. این پژوهش سعی می‌کند تا به کمک منابع مذکور و سایر منابع مرتبط، به نقش فردگرایی در زمینه کنترل قدرت دولت دست یابد. از این رو ابتدا فردگرایی را از نظر مفهوم، پیشینه تاریخی و انواع آن بررسی می‌کنیم. در بخش بعد، پس از بررسی ماهیت دولت و پیشینه آن و پرداختن به مبانی، ویژگی‌ها و کارکردهای دولت مطلقه، از دریچه فردگرایی به دولت می‌نگریم، تا نشان دهیم چگونه رویکرد فردگرایی توانسته است در تغییر دریافت از دولت از یک مفهوم ارگانیکی و از پیش موجود به پدیده‌ای مکانیکی و محصولی از قرارداد اجتماعی سهیم باشد. پس از شناسایی دولت به عنوان نهادی قابل طراحی و سازماندهی از سوی بشر، شیوه‌های محدودسازی آن را از طریق راهکارهای غالباً برآمده از دیدگاه فردگرایانه جستجو می‌کنیم. تفکیک و توازن قوا و نظام نمایندگی و حکومت انتخابی، راهکارهای محدودکننده ساختار دولت هستند که از فلسفه فردگرایی و الزامات عملی اداره حکومت نتیجه می‌شوند. پس از آن حاکمیت قانون و بی‌طرفی دولت و شفافیت، مسئولیت‌پذیری و پاسخگویی، به عنوان راهکارهایی برآمده از رویکرد فردگرایی که به کالبد محدودشده دولت، روحی مقید و محصور می‌دمند، بررسی و تحلیل می‌شوند.

۲. فردگرایی

۲.۱. مفهوم فردگرایی

صاحب‌نظران فردگرایی را اصطلاحی قرن نوزدهمی می‌دانند که به طرق مختلف و در زمینه‌های گوناگون به کار رفته است. اگرچه در اکثریت نظریات ارائه شده از سوی فردگرایان، یکسانی مفهوم بنیادین فردگرایی یعنی اصالت فرد و تقدم فرد بر جامعه مشهود است، با این وجود هر کدام از نظریات ارائه شده ابعاد و جنبه‌های متفاوتی از فردگرایی را مورد تأکید قرار داده‌اند. مثلاً جان لاک^۱ که نظریه فردگرایی خود را بر قوانین طبیعی مبتنی ساخت، از آزادی مطلق انسان در حالت طبیعی و تحت حاکمیت طبیعت، آزادی او از بند «قدرت مطلق خودسر» و مالکیت انحصاری بر تن و دارایی‌اش که نتیجه کار خود اوست، را نتیجه گرفت (لاک، ۱۳۸۸: ۷۹-۱۰۰).

فردگرایی در کانت^۲ با تأکید بر آزادی به کار بستن خرد فردی، که از نظر او لازمه روشنگری است،

1. John Locke (1632-1704)

2. Immanuel Kant (1724-1804)

تجسم می‌یابد (کانت، ۱۳۷۰: ۵۱). اما جان استوارت میل^۱ در دفاع از فردیت تا آنجا به پیش می‌رود که نادیده گرفتن نظر مخالف حتی یک نفر را نیز بر نمی‌تابد و ساکت کردن آن یک نفر را به همان اندازه تحمیل نظر یک نفر بر تمامی بشریت، غیرقابل توجیه می‌داند (Mill, 1859: 18). برخی فردگرایی را در لاک مبتنی بر مفاهیم الهیاتی، در کانت مبتنی بر مفاهیم متافیزیکی مانند اراده آزاد و در میل مبتنی بر مفاهیم روانشناختی با ملاحظه لذت و درد دانسته‌اند (Borgohain, 2019: 148-152).

در مفهوم کلی در رویکردهای فردگرا، بیشتر از آنکه وجه اشتراک شخص با دیگران مورد نظر باشد، وجوه ممیزه او از افراد دیگر مورد توجه قرار می‌گیرد. فردگرایی برای فرد درجه بالایی از کمال و خودکفایی قائل می‌شود و جدایی و خودمختاری را کیفیت بنیادین متافیزیکی انسان به حساب می‌آورد. آن گونه که از آربلاستر نقل شده، فردگرایی کانون هستی‌شناسی مکتب لیبرالیسم است و فردگرایی مورد نظر مکتب لیبرالیسم به فردگرایی لیبرال موسوم است. بر اساس فردگرایی لیبرال، فرد واقعی‌تر و بنیادی‌تر از جامعه و در نتیجه مقدم بر آن است. (آربلاستر، ۱۳۸۸: ۱۹-۲۰).

۲.۲. پیشینه تاریخی

در خصوص پیشینه فردگرایی و فردباوری اختلاف نظرهای بسیاری وجود دارد. برخی سابقه فردگرایی را به یونان باستان مربوط می‌دانند و معتقدند سقراط با آزاداندیشی و همه‌چیز را به پرسش کشیدن، در پی حق زیستن به عنوان فرد بود (باربیه، ۱۳۸۳: ۳۷). اشخاصی نظیر کارل پوپر و اریک هیولاک، چهره‌هایی نظیر پریکلس و از نظر شاپیرو، حتی سقراط را بنیانگذاران واقعی لیبرالیسم غربی دانسته‌اند. پوپر، پریکلس را فردگرای تساوی طلب بزرگی دانسته که منشور دموکراسی را به بهترین شکل ممکن مدون کرده است؛ اما بسیاری مانند هابز^۲ چنین چیزی را رد می‌کنند. مطابق نظر هابز، آزادی‌هایی که در دوران یونان باستان و روم از آن‌ها یاد می‌شود، نه آزادی‌های انسان، بلکه آزادی‌های جامعه است. در عین حال، برخی دوران هلنی را واجد برخی از نشانه‌های فردگرایی دانسته‌اند (آربلاستر، ۱۳۸۸: ۱۴۱-۱۴۳). چنین نظرات موافق و مخالفی در خصوص مسیحیت، قرون وسطی، دین‌پیرایی پروتستانی و رنسانس نیز به چشم می‌خورند (باربیه، ۱۳۸۳: ۴۱-۹۵؛ آربلاستر، ۱۳۸۸: ۱۴۰-۱۴۵).

آن گونه که برخی گفته‌اند، تا قرن هفدهم فرد هنوز به صورت خودمختار وجود نداشت و هرگاه مسأله روابط دولت و فرد مطرح می‌شد، آن را با تبعیت کامل فرد از دولت حل می‌کردند (باربیه، ۱۳۸۳: ۹۷). در این دوران بود که فردگرایی هستی‌شناختی تجربه‌گرایانی مانند هابز، بیکن^۳ و لاک، بنیان‌های فلسفی

1. John Stuart Mill (1806-1873)

2. Thomas Hobbes (1588-1679)

3. Francis Bacon (1561-1626)

لازم را برای فردگرایی فراهم آوردند و انسان به‌عنوان موجودی قائم‌به‌ذات و معطوف به خود متصور شد (آربلاستر، ۱۳۸۸: ۲۰۳). برخی جان لاک را آغازگر نگاه نو به انسان به‌عنوان فرد صاحب حق دانسته‌اند. لاک با استخراج حقوق و تکالیف فرد از حقوق طبیعی، به حق حاکمیت مردم دست یافت (رحمت‌الهی و آقامحمدآقای، ۱۴۰۲: ۱۵۱). فردگرایی از نظر تاریخی نسبتاً جدید است و تا اوایل قرن نوزدهم حتی واژه‌ای برای آن ابداع نشده بود. دوتوکویل^۱ می‌گوید، واژه فردگرایی برای اجداد ما ناشناخته بود، زیرا آن‌ها نمی‌توانستند خود را به‌عنوان واحدی مجزا از گروه تلقی کنند (آربلاستر، ۱۳۸۸: ۳۰). اولین کاربرد واژه فردگرایی در فرانسه و در شکل فرانسوی آن^۲، در واکنش عمومی به انقلاب فرانسه بوده است. فردگرایی عمدتاً در نیمه دوم قرن نوزدهم در تقابل با واژه‌های سوسیالیسم، کمونیسم و به‌ویژه جمع‌گرایی به کار رفت. روزنامه‌های پال‌مال^۳ و تایمز^۴ به ترتیب در سال‌های ۱۸۸۸ و ۱۸۹۶، مطالبی در مورد فردگرایی منتشر کردند (Lukes, 1971: 45 & 64).

۳.۲. انواع فردگرایی

ماکس وبر معتقد است اصطلاح فردگرایی معانی مختلف و ناهمگونی را در بر می‌گیرد. در تصدیق این نظر باید گفت که انواع مختلفی از فردگرایی وجود دارد، ضمن اینکه در تقسیم‌بندی فردگرایی به انواع مختلف آن نیز اختلاف نظر وجود دارد. برخی فردگرایی را شامل انواعی از قبیل منفعت‌طلب^۵، رمانتیک، بازاری^۶، حقوقی^۷، اخلاقی^۸، جامعه‌شناختی^۹ و معرفتی^{۱۰} دانسته‌اند، که تأکید هر کدام از آن‌ها به ترتیب بر پیگیری منافع فردی، قیاس‌ناپذیر بودن افراد، حداکثر آزادی اقتصادی، فرد به مثابه منبع خلاق قانون، وجدان فردی به مثابه دادگاه نهایی استیناف، تمایز نقش‌های اجتماعی و فرد به‌عنوان فاعل آگاه است (Soares, 2018: 1819).

برخی نیز فردگرایی را دارای ابعاد گوناگون هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی، روان‌شناختی و روش‌شناختی دانسته‌اند. فردگرایی در معنای روش‌شناختی آن، شیوه‌ای تحلیلی است که نقطه آغاز آن بررسی رفتار افراد است و شناخت پدیده‌های جمعی را منوط و مشروط به شناخت فرد می‌داند

1. Alexis Charles de Tocqueville (1805-1859)

2. Individualisme

3. Pall Mall Gazette(London,UK)

4. The Times(London,UK)

5. Utilitarian Individualism

6. Market Individualism

7. Juridical Individualism

8. Ethical Individualism

9. Sociological Individualism

10. Epistemological Individualism

(قاسمی اصل اصطهباناتی، ۱۳۹۹: ۲۶۰). در عین حال، فردگرایی‌های آلمانی و فرانسوی تا انگلیسی و آمریکایی، انحصارگرا تا گسترش‌خواه، روش‌شناختی و معرفت‌شناختی تا ذره‌ای و ملکی، به‌عنوان قرائت‌های مختلفی از فردگرایی بیان شده‌اند (حمیدیه، ۱۳۸۵: ۲۰۴). فون هایک^۱ در نوشته‌هایش به تفکیک فردگرایی عقلانی از فردگرایی حقیقی پرداخته است و معتقد است که فردگرایی صرفاً عقلانی، ناممکن و غیرعملی است. برخی ناب‌ترین و استوارترین شکل فردگرایی را فردگرایی غیرتصنعی می‌دانند که بر اساس آن، فرد منبع همه ارزش‌ها دانسته می‌شود و در نتیجه هیچ‌چیزی از سوی هیچ‌کسی نمی‌تواند بر فرد تحمیل شود. ثمره چنین نگرشی آثارشی یا هرج‌ومرج‌طلبی فردگرایانه دانسته می‌شود (وینسنت، ۱۳۷۸: ۵۵-۵۶). گاهی در بحث از انواع فردگرایی، فردگرایی ذره‌ای^۲ به هابز، فردگرایی ملکی^۳ به لاک و فردگرایی اخلاقی^۴ به بنتام نسبت داده می‌شود (حمیدیه، ۱۳۸۵: ۲۱۴).

۳. دولت

۳.۱. ماهیت و مفهوم

برخی دولت را گروهی از افراد دانسته‌اند که در سرزمینی معین سکونت دارند و تابع یک قدرت عالی هستند (طباطبایی مؤتمنی، ۱۳۹۰: ۲۶). برخی دولت را جامعه‌ای متشکل از یک سرزمین و جمعیتی پیرو یک قدرت سیاسی سازماندهی‌شده تعریف کرده‌اند (عباسی، ۱۳۹۶: ۴۰) و برخی دیگر نیز، دولت را اجتماعی سیاسی از شهروندان آزاد در یک قلمرو سرزمینی با مرزهای سازمان‌یافته، در سایه حکومتی مشروع بر اساس قانون اساسی و رضایت مردم دانسته‌اند (لاکلین، ۱۳۹۴: ۲۳۶-۲۳۷). این تعاریف و سایر تعاریف دیگر از این دست، همانند تعریف کاره دومالبر از دولت، همگی به سه عامل اساسی در تشکیل دولت یعنی جمعیت، سرزمین و نیروی فرمانروایی یا قدرت سیاسی اشاره دارند که گاهی از دولت در این مفهوم به دولت-کشور تعبیر می‌شود (قاضی، ۱۳۸۵: ۵۵-۵۶).

برخی نیز معتقدند که دولت می‌تواند دارای مفاهیم مختلفی باشد، که دولت به‌عنوان «کشور یا جامعه ملی» یکی از آن مفاهیم است. علاوه بر آن دولت گاهی همه قوای عمومی حاکم در کشور را شامل می‌شود و گاهی صرفاً قوه مجریه را شامل می‌شود (قاضی، ۱۳۸۵: ۵۵-۵۶؛ عباسی، ۱۳۹۴: ۱۰۳). برخی نیز دولت را در دو معنی خاص، شامل مدیران کشور و سازمان‌های اداری، اجرایی و عام، مترادف با حکومت و شامل تمامی سازمان‌های اداری، قضایی و قانونگذاری به کار برده‌اند (کاتوزیان، ۱۳۸۳: ۴۱).

1. Friedrich August Von Hayek (1899-1992)

۲. با در نظر گرفتن انسان‌ها به‌عنوان ذرات متحرک

۳. با تصور انسان به‌عنوان مالک خویشتن

۴. با این فرض که لذت فردی باید غایت عمل فردی باشد.

دشواری ارائه یک تعریف دقیق و همه‌جانبه از دولت باعث شده است که برخی از نویسندگان با توجه به فقدان جوهر ذاتی برای دولت و تلقی از دولت به عنوان ابزاری کاربردی، جستجو برای یافتن معنای واژه دولت در حالت کلی آن را بی‌فایده بدانند. از این منظر، معنای کلمه دولت تابع شرایطی است که محقق می‌شوند و به تعبیری تنها «جملات حاوی مفهوم دولت واجد معنا به شمار می‌روند، نه خود واژه دولت.» (وینسنت، ۱۳۸۷: ۲۶).

۲.۳. خاستگاه و پیشینه

برخی در این رابطه که در اوایل قرن شانزدهم شکلی از دولت وجود داشته است، تردیدی ندارند، اما موضوع مورد اختلاف تاریخ‌پیدایش آن شکل از دولت است. در این باره صاحب‌نظران تاریخ‌هایی بین اوایل قرن دهم و اوایل قرن هفدهم را ذکر کرده‌اند (وینسنت، ۱۳۸۷: ۳۳). برخی نیز معتقدند مفهوم دولت تا قرن شانزدهم رواج سیاسی نیافته بود و نخستین کاربرد این مفهوم در بحث علمی به ماکیاولی^۱ برمی‌گردد (عالم، ۱۳۹۴: ۱۳۳).

بسیاری از صاحب‌نظران معتقدند که در قرون وسطی دولتی مقتدر به معنای مدرن آن وجود نداشته و این حقیقت که واژه دولت تا اوایل قرن شانزدهم به کار نمی‌رفته است، چنین چیزی را تأیید می‌کند (وینسنت، ۱۳۸۷: ۳۳). برخی نیز معتقدند، خاستگاه دولت به فئودالیسم برمی‌گردد؛ زیرا فئودالیسم بر اندیشه قراردادی مبتنی بود که پادشاهان را به عضویت یک جماعت فئودالی درآورد و تابع قانون جمعی کرد و در نهایت به بنای دولت به عنوان انجمنی از افراد کمک کرد (رحمت‌الهی، ۱۳۹۸: ۵۳).

۳.۳. دولت مطلقه

۱.۳.۳. مفهوم و مبانی

دولت مطلقه دولتی است که قدرت در آن به صورتی مطلق و بی‌حدو و کاملاً متمرکز در اختیار فرد یا گروهی قرار دارد که مظهر تقنین، اجرا و قضاوت هستند. قدرت در چنین دولتی، بدون محدودیت و غیرقابل تقسیم است (رحمت‌الهی و آقامحمدآقای، ۱۴۰۲: ۱۷۲-۱۷۳). در دولت مطلقه حکومت کردن و تمامی حقوق ویژه اجتماعی به حاکم تعلق دارد (پوجی، ۱۳۷۷: ۱۱۵). باید توجه داشت که دولت مطلقه با دولت‌های استبدادی، دیکتاتوری، حکومت فردی، جباریت یا دولت توتالیتر متفاوت است. پادشاهان مطلقه در اروپا با حکومت صرفاً جبارانه یا سرکوب‌گر موافق نبودند و خود را حافظ نظم، قانون و عدالت می‌دانستند (رحمت‌الهی، ۱۳۹۸: ۵۷).

1. Niccolo Machiavelli (1469-1527)

نظریه دولت مطلقه در طی حکومت لوئی چهاردهم در حال تکوین بود و در اندیشه بدن^۱ و هابز به کمال رسید. با این وجود دولت مطلقه در یک معنای خاص، در حوزه نظریه باقی ماند و هیچگاه تکوین نیافت (وینسنت، ۱۳۸۷: ۸۰-۸۱). به اعتقاد برخی مبانی نظری دولت مطلقه در پنج مؤلفه حاکمیت، مالکیت، الوهیت، مصلحت و شخصیت خلاصه می‌شود (رحمت‌الهی و آقامحمدآقایی، ۱۴۰۲: ۱۷۸).

۳.۳.۲ ویژگی و کارکرد

قابلیت دربردارندگی و امکان جذب واحدهای سیاسی کوچکتر، انضباط قانونی، وحدت رهبری، انحصارطلبی و حاکمیت سیاسی یکپارچه، از نظر مفهومی از جمله عناصر دولت مطلقه به شمار می‌روند که در عین حال می‌توانند از جمله ویژگی‌های آن نیز باشند. تمرکز شدید قدرت، شخصی شدن قدرت و غیررسمی شدن اعمال قدرت نیز از ویژگی‌های دولت مطلقه محسوب می‌شوند (رحمت‌الهی و آقامحمدآقایی، ۱۴۰۲: ۱۷۳-۱۷۷). دولت مطلقه به مرور این قدرت را یافت که بتواند با کارهایش روی تمام جامعه اثر بگذارد. از بارگاه رفیع دولت، جامعه منحصرأ از انبوه بزرگی از اشخاص انباشته شده بود و دولت آن‌ها را به‌عنوان اتباع، مالیات‌دهنده و سربازان بالقوه خطاب می‌کرد. کارکردهای اقتصادی دولت مطلقه با هدف رفاه و اعتلای اقتصادی مملکت نبود، بلکه اهدافی مانند مشغول شدن جمعیت به شرایطی آرام و دور از سیاست و تأمین هزینه‌های مسرفانه حکومت را دنبال می‌کرد (پوچی، ۱۳۷۷: ۱۲۹-۱۳۰). کارکردهای اقتصادی و سیاسی دولت مطلقه از قبیل مبارزه با اشرافیت زمین‌دار، نوسازی مالی، وحدت اقتصادی، تشویق سرمایه‌گذاری خصوصی، حمایت از تجارت بین‌الملل و ایجاد دستگاه دیوانی، پلیس و ارتش، در نهایت بسترهای لازم برای ورود به دولت مدرن را فراهم آورد (رحمت‌الهی، ۱۳۹۸: ۵۷).

۳.۴ دولت در آئینه فردگرایی؛ نتیجه قرارداد و مبتنی بر قانون

بر اساس منظومه فکری در دوران مدرن ابزارگرایی دولت هم‌سو با اهداف انسان رشد بی‌سابقه‌ای پیدا کرد و دولت به‌عنوان محصول قرارداد اجتماعی، به بنیان نظریه لیبرال درباره ساخت دولت تبدیل شد (قزل‌سلی، ۱۳۸۷: ۱۲۵ و ۱۲۹). از دیدگاه لیبرال، دولت آن‌گونه که آنارشیست‌ها فکر می‌کنند شری غیرضروری نیست، بلکه ابزاری است که با رعایت جانب احتیاط می‌توان برای دستیابی به اهداف مثبت از آن استفاده کرد (مردیها، ۱۳۹۸: ۸۱۷).

اندیشه تأسیس حکومت بر مبنای قرارداد اجتماعی به دوران مدرن محدود نمی‌شود. از نظر اپیکور، با توجه به محدودبودن منابع در جامعه و اصطکاک منافع فردی با یکدیگر، تشکیل جامعه بر مبنای توافقی

1. Jean Bodin (1530-1596)

مشترک بر اساس مصالح و منافع افراد است (شیدایی و جاوید، ۱۴۰۳: ۸۴۹). برخی لاوتنباخ در قرن یازدهم را از جمله مدافعان اولیه قرارداد حکومت دانسته‌اند. به عقیده لاوتنباخ حاکم قدرتش را از مردم می‌گیرد و در صورتی که نتواند به وظایفش عمل کند، برکنار می‌شود (کلوسکو، ۱۳۹۵، ج ۳: ۱۳۰). یوهانس آلتوزیوس^۱ نیز گزارش واضحی از نظریه قرارداد داده است و بنیاد هر اجتماعی را از قرارداد دانسته است (کاپلستون، ۱۳۹۸، ج ۳: ۴۵۲).

با وجود این به نظر می‌رسد هابز اولین کسی است که به ارائه یک نظریه منسجم درخصوص قرارداد اجتماعی پرداخته است. از نظر هابز، انسان‌ها بنا به میل طبیعی به نظم و امنیت، خود را تحت فرمان شخص یا نهاد حاکم قرار می‌دهند تا در ازای آزادی‌های از دست‌رفته‌شان در نتیجه قرارداد، به حفظ جان و مال خود امیدوار باشند (Laskar, 2013: 1-2). هابز اگرچه دولت و شخص حاکم را محصول اراده افراد و ابزاری برای صیانت از جان و مال آن‌ها می‌داند، اما در وضعیتی عجیب حاکم را یک طرف قرارداد نمی‌داند. از نظر هابز این افراد هستند که در قراردادی با هم توافق می‌کنند حقوق و اختیاراتشان را به حاکم بپردازند تا حاکم از قدرت حاصل برای آرامش و امنیت آن‌ها استفاده کند. هابز البته معتقد است که قراردادها تنها از کلماتی تشکیل شده‌اند که هیچ نیرویی برای الزام طرف‌های قرارداد ندارند (Steele, 1993: 25-31)؛ اما در نقطه مقابل، لاک مردم را در یک طرف و حکومت را در طرف دیگر نظریه قرارداد خود جای می‌دهد و بر خلاف هابز معتقد است که مردم فقط بخشی از حقوقشان را به مرجعی بی‌طرف به نام حکومت واگذار می‌کنند تا در مقابل از سایر حقوق آن‌ها محافظت شود (کلوسکو، ۱۳۹۵، ج ۳: ۲۳۴).

در سال‌های بعد روسو^۲ به ارائه تبیینی از نظریه قرارداد اجتماعی در کتابی با همین نام پرداخت. از دید روسو افراد در قالب یک قرارداد اجتماعی حقوق خود را به دولت واگذار می‌کنند و پس از آن هر فرد مانند عنصری از پیکره اجتماع یا عضوی از دولت پدیدار می‌شود (باربیه، ۱۳۸۳: ۱۱۵). اعتقاد روسو به این که «بر پایه قرارداد اجتماعی به هیئت حاکمه موجودیت و زندگی داده‌ایم...» و این که «قدرت عالی حاکمیت در اختیار مردم است.» و «افراد با تبعیت از قرارداد اجتماعی، از هیچکس جز اراده خود پیروی نمی‌کنند.» (جاویدی، ۱۳۹۸: ۴۲-۴۳)، فارغ از نتایجی که روسو از آن می‌گیرد، نقش وی را در شناسایی دولت به عنوان پدیده‌ای ناشی از قرارداد و مبتنی بر قانون برجسته می‌سازد.

به مجرد این که دولت را نتیجه و محصول قرارداد دانستیم، ابتنای آن بر قانون ناگزیر به نظر می‌رسد. از نگاه اندیشمندان لیبرال اقتضای آزادی آن است که تنها قانون بر انسان‌ها حکومت کند (جوهری طهرانی و مافی، ۱۴۰۲: ۱۷۷). به اعتقاد لاک حکومتی می‌تواند از جان، دارایی و آزادی شهروندان حراست کند که بر عدالتی تعریف شده به وسیله قانون بنا شده باشد. از دید لاک، تنها قانون

1. Johannes Althusius (1563-1638)

2. Jean Jacques Rousseau (1712-1778)

است که می‌تواند حق حیات، آزادی و دارایی افراد را تضمین کند (کیکس، ۱۳۹۲: ۳-۴). ارتباط میان مفهوم قرارداد اجتماعی و ابتدای دولت بر قانون به‌عنوان پیامد بی‌واسطه آن، در قانون اساسی هر کشور به‌عنوان مقرراتی پایه‌ای که جامعه مدنی^۱ بر اساس آن استوار می‌شود، تجسم می‌یابد. قانون اساسی همان قرارداد اجتماعی و میثاق عامی است که مردم آزاد، اصول آن را بر خود حاکم می‌کنند (قاضی، ۱۳۷۰: ۵۹ و ۹۲).

بنابراین فردگرایان دولت را پدیده‌ای مصنوع بشر و محصولی از قرارداد اجتماعی می‌دانند و اولین پیامد مصنوع بشر دانستن دولت، نگاه ابزاری به آن است؛ اما به محض اینکه دولت پدیده‌ای مصنوع و مکانیکی، در مقابل مفهوم ارگانیک آن دانسته شد، انتظار می‌رود به گونه‌ای طراحی و سازماندهی شود که بتواند انتظارات سازندگان، یعنی افراد جامعه را برآورده کند. از سوی دیگر، افراد به منظور تأمین اهداف کارکردی دولت ناچارند آن را به دست افرادی از جنس خود بسپارند که خطر سوءاستفاده از قدرت، از سوی آنان منتفی نیست.

۴. فردگرایی و محدودیت‌های ساختاری

فردگرایان دولت را ساخته دست بشر برای تأمین برخی نیازهای خاص زندگی اجتماعی، از جمله صیانت از جان و دارایی افراد می‌دانند؛ اما دولت تنها در صورتی می‌تواند از عهده تأمین وظایف مقرر برای خود برآید که از قدرت اعطایی از سوی مردم در قالب یک پیمان یا قرارداد که شکل مدرن و امروزی آن قانون اساسی نام گرفته است، برخوردار باشد. در عین حال، خطر سوءاستفاده دولتمردان از قدرت برآمده از افراد جامعه باعث شده است که اندیشمندان به راهکارهایی برای مهار قدرت دولت اهتمام ورزند.

۱.۴. تفکیک و تعادل قوا

از دید فردگرایانی مانند هابز، جامعه و حکومت ابزارهایی هستند که اگرچه به سادگی ابزارهایی مانند چرخ چاه نیستند، اما رابطه آن‌ها با انسان همان رابطه اشیا است. چنین رهیافتی از رابطه میان انسان و جامعه می‌تواند از جهاتی رهایی‌بخش باشد (آربلاستر، ۱۳۸۸: ۵۸). علاوه بر این هابز قدرت فرمانفرما را با این استلزام که «فرمانفرما باید نفع مردم را در نظر بگیرد»، محدود می‌کند. اما چنین محدودیت‌هایی برای مهار قدرت حکومت کافی نیستند. تفکیک و موازنه قوا از جمله تمهیداتی هستند که به طور معمول در قوانین اساسی دولت‌های مدرن به منظور کنترل قدرت حکومت مشاهده می‌شوند. تفکیک و موازنه قوا مهارتی بر قدرت به وسیله خود قدرت است (کلوسکو، ۱۳۹۵، ج ۳: ۱۷۴).

1. Civil Society.

البته هابز با تفکیک قوا میانه‌ای ندارد و تنها سنگر پایدار در مقابل بحران‌های اجتماعی را استقرار یک قدرت واحد و غیرقابل تقسیم می‌داند (آربلاستر، ۱۳۸۸: ۱۰۸)، اما باید توجه داشت که هابز با حکومت محدود هم موافق نیست و حکومت را تنها در شکل مطلق آن موفق می‌داند. در عین حال غالب فردگرایان، برخلاف هابز، حکومت را به صورتی محدود و مشروط می‌پذیرند. از نظر لاک چون انسان‌ها خودخواه و به دنبال منافع هستند، سپردن قوای قانونگذاری و اجرایی به دست یک نفر احتمالاً حاکمان را به سوءاستفاده از قدرتشان وسوسه می‌کند. بنابراین این دو قوه باید از هم تفکیک شوند. لاک علاوه بر تفکیک به موازنه قوا نیز نظر دارد و معتقد است در صورت سوءاستفاده قوه اجرایی از قدرت، می‌توان آن را برکنار کرد. قدرت اعلام جرم در قانون اساسی ایالات متحده (کلوسکو، ۱۳۹۵، ج ۳: ۲۷۴-۲۷۵)، تا حدودی مشابه همین نظر لاک است. در میان اندیشمندانی که از تفکیک قوا سخن به میان آورده‌اند، منتسکیو^۱ یکی از چهره‌های مطرح به شمار می‌رود.

منتسکیو با توجه به ترس و افرش از حکومت استبدادی، تلاش کرد تا طرح تفکیک قوا را انسجامی دوباره ببخشد. از همین رو است که به اعتقاد برخی، طرح اندیشه تفکیک قوا بیش از هر چیز ناشی از هراس صاحب‌نظران از تمرکز قدرت سیاسی در جامعه و خودکامگی بوده است (پروین، ۱۳۹۳: ۳۰۷). از نظر منتسکیو هر قدرتی باید توسط قدرت دیگری متوقف شود. به نظر وی در صورت جمع یکی از قوا با قوه‌ای دیگر در شخصی واحد، دیگر آزادی‌ای در کار نخواهد بود (کلوسکو، ۱۳۹۵، ج ۳: ۴۳۸).

البته باید توجه داشت که تفکیک قوا بدون رعایت توازن میان آن‌ها، اهداف طراحان تفکیک قوا را محقق نمی‌سازد؛ زیرا در صورت عدم توازن قوا، قوه نیرومندتر مسلط می‌شود و نتیجه نهایی باز همان تمرکزی می‌شود که نظریه‌پردازان کلاسیک از آن می‌ترسیده‌اند (قاضی، ۱۳۷۰: ۳۴۶). همچنین اگرچه به گفته برخی، تفکیک شاخه‌های قانون‌گذاری، اجرایی و قضایی و عدم تسلط یکی از شاخه‌ها بر قوای دیگر، عنصری کلیدی برای موفقیت در کشور محسوب می‌شود (Meyer, 2020: 64)، باید متذکر شد که هدف اصلی از طرح ایده تفکیک قوا در دولت‌های مدرن، نه کارآمدی یا شایستگی حکومت، بلکه جلوگیری از استبداد و تضمین آزادی افراد بوده است (Uwakwe, 2019: 142). به بیان دیگر تفکیک قوا الزاماً به حکمرانی مطلوب منجر نمی‌شود، بلکه زمینه‌ها را حداکثر برای برپایی حکومتی غیرمستبد فراهم می‌کند. در عین حال تفکیک قوا با ممانعت از تحقق یکی از شرط‌های قوی برای ظهور دولت مستبد می‌تواند به طور غیرمستقیم به ایجاد حکمرانی خوب کمک کند (Gardner, 2005: 293).

طراحان قانون اساسی ایالات متحده آمریکا که از آن به عنوان نظامی حقوقی با هدف محافظت از فرد، و نه گروه، یاد می‌شود (Omellinn, 2000: 102)، نیز از طرح تفکیک قوا همین انتظار را داشتند.

1. Charles Louis de Montesquieu (1689-1755).

جیمز مدیسون به پیروی از منتسکیو معتقد بود که تمرکز قدرت به منزله استبداد است. علاوه بر آن مدیسون اعتقاد داشت که در یک حکومت جمهوری، قوه قانون‌گذاری به طور طبیعی دست برتر را دارد. از همین رو طراحان قانون اساسی ایالات متحده تصمیم گرفتند با تمهیداتی توازن و تعادل را در میان قوای سه‌گانه ایجاد کنند. تضعیف قوه مقننه از طریق تقسیم آن به شاخه‌های مختلف و ایجاد نظام دو مجلسی، تقویت قوه مجریه با در نظر گرفتن ابزارهایی مانند حق وتوی قانونی رئیس جمهور و ایجاد زمینه‌های لازم برای استقلال قضات، از جمله این تمهیدات بود (Carey, 2009: 266-271).

قابل توجه است، در حالی که به گفته برخی، مفهوم تفکیک قوا نیروی محرکه قانون اساسی ایالات متحده به شمار می‌رود، اما چنین اصطلاحی در خود قانون اساسی ایالات متحده دیده نمی‌شود (Smith, 1991: 691). با وجود این، ذکر وظایف و اختیارات قوای قانون‌گذاری، اجرایی و قضایی به صورتی جداگانه و به ترتیب در مواد اول، دوم و سوم قانون اساسی ایالات متحده، بیانگر تفکیک قوایی است که غالباً از آن به تفکیک مطلق قوا تعبیر می‌شود (The constitution of the U.S.A, 1789: 1-23). برخی نویسندگان شناسایی اختیاراتی مانند افزایش مالیات، اعلام جنگ و قدرت استیضاح رئیس جمهور را برای کنگره، همزمان با به رسمیت شناختن قدرت رئیس جمهور برای انجام جنگ، عفو و یا انعقاد معاهدات بین‌المللی را به معنی تنش مداوم دانسته‌اند. در عین حال، به اعتقاد برخی مفسران وقوع تنش و یا به تعبیری «اصطکاک اجتناب‌ناپذیر قوای حکومتی»، از جمله اهداف طرح تفکیک قوا به منظور جلوگیری از استبداد بوده است (Smith, 2009: 691-692).

بر اساس چنین آموزه‌ای، از آنجا که هر شاخه‌ای از حکومت باید هوشیارانه از خود در برابر سایر شاخه‌ها دفاع کند و قدرت و اختیارات خود را حفظ کند و گسترش دهد، اراده هر شاخه‌ای از حکومت برای تسلط، کلید حفظ آن به شمار می‌رود (Champagne Jr, 1992: 844). اختیاراتی که هر یک از قوای حکومتی ایالات متحده بر قوای دیگر دارند، کنترل‌ها و موازنه‌هایی هستند که استقلال هر یک از قوا را تأمین می‌کنند و به هر یک از آن‌ها توانایی محافظت در برابر غصب قدرتشان از سوی قوای دیگر را اعطا می‌کنند (Burns & Markman, 1987: 582). به تعبیری دیگر، ساختار کنترل‌ها و موازنه‌ها از سلطه هر یک از قوای حکومتی جلوگیری می‌کند و به هر یک از قوا مسئولیت هم‌پوشانی شده، وابستگی متقابل و نیز استقلال اعطا می‌کند (CRS Report for Congress, 1992: 6). به اعتقاد برخی نویسندگان، هدف اصلی بنیانگذاران از انتخاب چنین ساختار حکومتی، با وجود همه ناکارآمدی‌هایش، تأمین آزادی فردی و محافظت از افراد در برابر استبداد بوده است (Burns & Markman, 1987: 582).

امروزه نظریه تفکیک قوا از سوی تمامی دولت‌ها از جمله دولت‌های استبدادی مورد پذیرش واقع شده است، اما با این وجود باز هم شاهد تمرکز اختیارات قوا نزد رؤسای آن حکومت‌ها هستیم (طباطبایی، ۱۳۹۶: ۲۳). این یعنی برای تحقق حکومتی مشروطه و محدود، تمهیداتی دیگر نیز ضروری به نظر می‌رسد.

۲.۴. نظام نمایندگی^۱ و حکومت انتخابی^۲

مطابق رویکردهای فردگرایانه، از آنجا که افراد خالق حکومت هستند، بنابراین اداره حکومت باید به گونه‌ای باشد که آن‌ها می‌خواهند. همچنین باید توجه داشت که از یک طرف امکان مشارکت مستقیم تمامی افراد در اداره امور حکومت وجود ندارد و از طرف دیگر و با فرض چنین امکانی، این واقعیت وجود دارد که برخی افراد از تخصص و یا توانایی لازم برای اداره امور حکومت برخوردار نیستند. پس به ناچار مردم به‌عنوان صاحبان اصلی حکومت باید کسانی را از جانب خود برای اداره حکومت مورد نظرشان انتخاب کنند.

برخی توماس هابز را نخستین اندیشمندی دانسته‌اند که مفهوم نمایندگی را مطرح کرده است. از نظر هابز حکومت مبتنی بر نمایندگی، حکومتی است که به خواست مردم تشکیل شده باشد، صرف نظر از اینکه آن حکومت سلطنتی یا موروثی و یا دارای مجلسی حاکم باشد. هابز البته حاکم را نماینده تام‌الاختیاری می‌داند که به تشخیص خود جامعه را مدیریت می‌کند و در مقابل مردم پاسخگو نیست (خسروی، ۱۳۹۷: ۱۶۶). از نظر هابز حکومت در نتیجه صلاحیت شخص مصنوعی برای نمایندگی کردن از شخص طبیعی تأسیس می‌شود (لاکلین، ۱۳۹۲: ۱۴۲)؛ اما تأیید نظام نمایندگی و حکومت انتخابی در آرای اندیشمندان قبل از هابز نیز دیده می‌شود. مثلاً ویلیام اوکام^۳ معتقد است که هیچ‌کس جز با انتخاب و رضایت جامعه نباید فراتر از جامعه قرار گیرد. همچنین طبق نظر مارسیلیوس پاتاوینوس^۴ حکومت وابسته به انتخابات از حکومتی که به انتخابات وابسته نیست، برتر است (کاپلستون، ۱۳۹۸، ج ۳: ۱۷۱ و ۲۴۰).

جان لاک بر خلاف هابز رابطه بین مردم و حاکم را به اصل نمایندگی طرفینی و قابل نقض اصلاح می‌کند (خسروی، ۱۳۹۷: ۱۶۸). لاک هدف از انتخاب قانونگذاران و اعطای آمریت به آن‌ها را وضع قوانینی می‌داند که از جان، مال و دارایی اعضای جامعه محافظت کند (شریف‌شاهی، ۱۳۹۹: ۹۱). به گفته لاک، افراد حق حاکمیت خود را برای مدت معینی به افرادی مورد اعتماد می‌سپارند تا در تدوین قوانین شرکت کنند. این حق واگذاری به صورت امانی است و برای این امانت هم دوره‌ای وجود دارد (بخشایش اردستانی، ۱۳۸۸: ۱۱۲). امانی دانستن حکومت در خلال قرن هجدهم به تدریج در باور عمومی به اصل اساسی حکومت تبدیل شد (لاکلین، ۱۳۹۴: ۳۰۸). از جمله دلایل عمده پذیرش نظام نمایندگی وجود موانع مادی و مشکلات عملی بر سر راه تحقق دموکراسی مستقیم و همچنین نبود وقت و صلاحیت کافی برای افراد با هدف اداره مستقیم حکومت بوده است (طباطبایی مؤتمنی، ۱۳۹۰: ۷۵).

عدم امکان اعمال دموکراسی مستقیم در عمل باعث می‌شود تا هر شهروند حق حاکمیتش را با

1. System of Representation

2. Elective Government

3. William of Ockham (1285-1347)

۴. حدود قرن ۱۴ میلادی.

اعطای رأی به نمایندگان مورد نظر خود اعمال کند (عباسی، ۱۳۹۴: ۱۴۹). امروزه بارزترین جلوه مشارکت مردم در فرایند تصمیم‌سازی، انتخاب نمایندگانی است که به نمایندگی از آن‌ها به اعمال حاکمیت بپردازند (Bazezew, 2009: 359). مسأله نمایندگی مردم به‌عنوان ذی‌نفعان و سهامداران اصلی حکومت، از جمله مسائل اساسی نظام‌های مشروطه به‌شمار می‌رود (Walker, 2010: 214). دموکراسی نمایندگی بر بسیاری از اصول پیچیده استوار است که تعدادی از موارد مهم آن عبارتند از: برابری همه شهروندان در برابر قانون، مشروعیت قدرت دولتی، تحقق حاکمیت مردمی، مشارکت در زندگی عمومی، حکومت اکثریت و احترام به حقوق اقلیت، احترام به حقوق بشر، تکررگرای و چندگانگی سیاسی، انتخابات آزاد و عادلانه، و تفکیک و محدودیت قدرت (Haxhiu & Alidemaj, 2021: 79). در توضیح پاره‌ای از موارد فوق، قابل ذکر است که حق انتخاب متصدیان حکومت مصداق بارز حق تعیین سرنوشت است و ریشه در اصل اخلاقی عدم ولایت دارد (قاری سیدفاطمی، ۱۳۸۸، ج ۲: ۹۴).

از زمان نهضت قانون اساسی‌گرایی، حکومت انتخابی و دموکراسی نمایندگی به‌عنوان شکلی موجه و محبوب از اداره حکومت در میان دولت‌های مدرن رواج یافت. الکساندر همیلتون از طراحان قانون اساسی ایالات متحده در مقدمه مقالات فدرالیست قبل از هر چیزی، اهمیت حکومت انتخابی را مطرح می‌کند. همیلتون تدوین قانون اساسی را فرصتی برای مردم کشورش دانسته است که در مورد اینکه آیا می‌خواهند از روی تفکر و انتخاب به ایجاد یک حکومت خوب اقدام کنند، یا اینکه به قوانینی مبتنی بر اجبار و تصادف وابسته بمانند، تصمیم‌گیری کنند (Hamilton et al., 1788: 1).

اهمیت نظام نمایندگی تا آنجاست که برخی از رؤسای جمهور ایالات متحده در گذشته، انتخاب مستقیم خود از جانب مردم را یک مزیت ذاتی نسبت به کنگره دانسته‌اند و خود را به‌عنوان تنها نماینده مردم و یگانه صدای ملی و در نتیجه محور اصلی کشور معرفی کرده‌اند (Carey, 2009: 276). همچنین برخی نویسندگان انتقال قدرت جنگ از رئیس‌جمهور به دیوان عالی را از آن‌رو نادرست می‌دانند که در صورت چنین انتقالی، به طور قابل توجهی قدرت مردم برای تصمیم‌گیری در مورد جنگ تضعیف می‌شود و با انتقال قدرت تصمیم‌گیری از رئیس‌جمهور به نخبگان دیوان عالی، دموکراسی به اشرافی‌گری تغییر شکل می‌یابد (Nourse, 1999: 758-759).

در عین حال، از نظر فردگرایان محدود کردن ساختار قدرت دولت از طریق تمهیداتی مانند تفکیک قوا و نظام نمایندگی به تنهایی نمی‌تواند زمینه‌های ایجاد حکومتی محدود، مشروطه و مطلوب را فراهم آورد. تفکیک قوای حکومتی و تعیین دولتمردان بر اساس رأی و نظر مردم، تنها زمانی می‌تواند نتیجه‌بخش و مؤثر باشد که محدوده صلاحیت هر یک از قوا و یا دولتمردان، بر اساس قانونی ازپیش‌تهیه‌شده مشخص شده باشد و نمایندگان مردم در اداره امور حکومت، به مجموعه‌ای از قوانین و هنجارهای رفتاری مشخص ملتزم باشند.

۵. فردگرایی و محدودیت‌های هنجاری و رفتاری

۵.۱. حاکمیت قانون^۱ و بی‌طرفی دولت^۲

بسیاری از اندیشمندان هدف اصلی و غایی حاکمیت قانون را تحدید قدرت دولت و تضمین حقوق و آزادی‌های اساسی افراد دانسته‌اند. ولتر^۳ آزادی را به این معنا می‌دانست که افراد از هیچ‌چیزی به جز قوانین پیروی نکنند (دورانت، ۱۳۹۰: ۲۲۳). اوکشات^۴ حکومت قانون را بهترین ضامن آزادی انتخاب می‌دانست و معتقد بود که حاکمیت قانون، اقتصادی‌ترین روش استفاده از قدرت از سوی حکومت است (فورسیت و کینز ساپر، ۱۳۸۰: ۱۳۱). از نظر دایسی^۵ هرجا اختیار و آزادی عمل وجود داشته باشد، خودرایی و خودسری بروز و ظهور پیدا می‌کند و فرقی نمی‌کند که حکومت جمهوری یا پادشاهی باشد. حاکمیت قانون مستلزم نبود اختیارات گسترده برای حاکمان است (Yadav, 2024: 209). میرزا یوسف خان مستشارالدوله^۶ با باور به قانون به‌عنوان اساس هر دگرگونی، مهم‌ترین پیامد حکومت قانون را آزادی همه شهروندان می‌دانست (طباطبایی، ۱۳۹۸: ۲۵۵). تأکید بر تحدید قدرت دولت از طریق حاکمیت قانون، غالباً به‌واسطه نگرانی از تهدید ارزش‌های مرتبط با آزادی فردی از سوی حکومت بوده است (پولادی، ۱۳۸۵: ۹۷).

علاوه بر تضمین حقوق و آزادی‌های اساسی افراد، مواردی مانند برقراری نظم حقوقی و اجتماعی، پیش‌بینی‌پذیر ساختن اوضاع و احوال، تأمین چارچوبی برای همکاری اجتماعی^۷، ایجاد فضای رقابت منصفانه برای دستیابی به مناصب حکومتی و چارچوب‌بندی قدرت سیاسی از جمله پیامدهای حاکمیت قانون دانسته شده‌اند (نقیبی‌مفرد، ۱۳۸۹: ۱۵۹-۱۶۱). برخی میزان وفاداری دولتمردان به معیارهای قانونی را به‌عنوان یکی از شاخص‌های سنجش مشروعیت حاکمیت سیاسی لحاظ کرده‌اند (رحمت‌الهی و آقامحمدآقایی، ۱۳۹۹: ۱۴۰). همچنین برخی نیز مقصود از حکومت قانون را لزوم مشروعیت اقتدارات مأموران حکومت دانسته‌اند (بوشهری، ۱۳۷۶: ۲۹).

البته جان لاک مسئله مشروعیت را به طور خاص متوجه قوه مجریه می‌داند. به نظر وی مشروعیت مجریه صرفاً از اعتباری که قانون به آن اعطا می‌کند نشأت می‌گیرد (زیباکلام، ۱۳۸۸: ۱۰۳). در ارتباط با مسئله حاکمیت قانون نکته قابل ذکر این است که اگرچه منظور از قانون، قانون در معنای عام آن است (امامی و شاکری، ۱۳۹۴: ۳۴) و محدود به قانون خاصی نیست، اما بدون تردید قانون اساسی در این

1. Rule of Law

2. Government Neutrality

3. Francois Marie Arouet (Voltaire) (1694-1778)

4. Michael Joseph Oakshott (1901-1990)

5. Albert Venn Dicey (1835-1922)

۶. دیپلمات ایران و معاون وزیر عدلیه در دوره ناصرالدین‌شاه و نویسنده رساله «یک کلمه»

۷. چنان که جان رالز معتقد است.

زمینه از جایگاهی ویژه برخوردار است. برخی تدوین قانون اساسی را اولین و مهم‌ترین محدودیت وارد بر حاکمیت مطلق فرمانروایان دانسته‌اند (پروین، ۱۳۹۳: ۳۰۴). قانون اساسی به عنوان قانون سابق بر هر شکل خاصی از حکومت، مجموعه‌ای از قوانین دانسته می‌شود که بر دولت حاکمیت دارد، نه قوانینی که دولت به موجب آن‌ها حکومت می‌کند (وینسنت، ۱۳۸۷: ۱۲۵). برخی صرف وجود قوانین اساسی را، فارغ از منشأ آن‌ها، به منظور محدودسازی حاکمیت دولت‌ها مورد تأکید قرار داده‌اند (کاتوزیان، ۱۳۸۳: ۵۷).

از لحاظ تاریخی برخی نقطه عزیمت نظام پارلمانی در انگلستان را حاکمیت قانون و غیرشخصی کردن قدرت دانسته‌اند. جنبش‌های مشروطه‌خواهی در آن دوران و وقایعی که قبل از آن در قرن سیزدهم میلادی به صدور منشور مگناکارا منجر شده بود، در غیرشخصی کردن قدرت و حاکمیت قانون نقش عمده‌ای داشت (باصری و فقیه‌حبیبی، ۱۳۹۷: ۱۰۵). در فرانسه نیز اگرچه به گفته برخی، تا مدت‌ها معادلی برای حاکمیت قانون وجود نداشت و قانون اساسی‌گرایی نیز در آن فاقد ریشه‌ای عمیق بود، اما با تصویب قانون اساسی جمهوری پنجم در سال ۱۹۵۸، زمینه‌ها برای ایجاد دولت قانون‌مند فراهم شد. ابطال مصوبات ناقض حقوق و آزادی‌های بنیادین و دفاع از اصولی مانند برابری در مقابل قانون، قانونی بودن جرائم و مجازات‌ها، آزادی عقیده و بیان و الزام همه قوای حکومتی به تبعیت از ارزش‌های قانون اساسی، از دستاوردهای شورای قانون اساسی فرانسه در زمینه حاکمیت قانون محسوب می‌شود (پش، ۱۳۸۵: ۲۱۳-۲۳۷).

در ایالات متحده نیز حاکمیت قانون از سابقه‌ای بسیار طولانی برخوردار نیست. به گفته برخی، تنها از حدود دهه ۱۹۵۰ بود که رؤسای جمهور ایالات متحده تحت تأثیر مجموعه‌ای از عوامل به حاکمیت قانون تن دادند. رأی دیوان عالی در خصوص خلاف قانون اساسی بودن، ایجاد مدارس مجزا برای دانش‌آموزان سیاه‌پوست و سفیدپوست در سال ۱۹۵۴، از جمله نمونه‌های برجسته حاکمیت قانون در آمریکا بوده است (Rowberry, 2019: 21). با وجودی که حاکمیت قانون به صراحت و به عنوان یک اصل مستقل در قانون اساسی ایالات متحده مطرح نشده است، اما در عین حال، برخی معتقدند که حاکمیت قانون بخش ضروری و جدایی‌ناپذیر قانون اساسی ایالات متحده محسوب می‌شود (Waldron, 2013: 436).

انتظار اصلی طراحان قانون اساسی ایالات متحده از حاکمیت قانون، جلوگیری از استبداد و تضمین آزادی افراد بوده است. جیمز مدیسون در فدرالیست شماره ۵۷، وضع قوانین به شکلی تبعیض‌آمیز، به گونه‌ای که در شرایط یکسان، تأثیرات متفاوتی داشته باشد را ظالمانه دانسته است. مدیسون روحیه آزادی‌خواهانه مردم آمریکا را به عنوان یکی از عوامل بازدارنده وضع قوانین تبعیض‌آمیز معرفی می‌کند و می‌گوید، اگر این روحیه آزادی‌خواهانه به گونه‌ای تنزل پیدا کند که چنین قوانینی تحمل شوند، در آن صورت «مردم آماده تحمل هر چیزی جز آزادی خواهند بود.» (Hamilton et al., 1788: 192).

مسأله دیگر، رابطه میان حکومت قانون و بی‌طرفی دولت است. بی‌طرفی دولت را هم می‌توانیم یکی از پیامدهای حکومت قانون و هم یکی از استلزامات آن در نظر بگیریم. به این مفهوم که به مجرد

حاکمیت قانون در جامعه‌ای، امکان هرگونه جهت‌گیری دولت سلب می‌شود، ضمن این که تصور حاکمیت قانون در یک جامعه بدون بی‌طرفی دولت حاکم بر آن جامعه غیرممکن است.

برخی از نویسندگان نیروی محرک اولیه حکومت محدود و بی‌طرف را درگیری‌های مذهبی پس از اصلاح دینی^۱ در اروپای قرن ۱۶ می‌دانند. در اثر از بین رفتن انحصار کلیسای کاتولیک رُم بر زندگی مذهبی جوامع مسیحی و با زیاد شدن فرقه‌های پروتستان ضرورت مدارای مذهبی بیش از پیش احساس شد. (میلر، ۱۴۰۱: ۸۴). در اندیشه لاک، دولت اجتماعی از انسان‌ها دانسته می‌شود که تنها برای حفظ و پیشبرد منافع مدنی تشکیل شده است و از این رو قدرت حاکم نباید به امور مربوط به رستگاری ارواح انسان‌ها تعمیم یابد. بی‌طرفی طرح قرائت رسمی و الزام‌آور از دین، اخلاق، هنر و سلیقه شهروندان را از سوی حکومت شایسته نمی‌داند و همین رویکرد زمینه‌ها را برای حداقلی شدن دولت فراهم می‌سازد (رحمت‌الهی و شیرزاد، ۱۳۹۸: ۱۴۲ و ۱۶۱).

ماده ۱ قانون اساسی ۱۹۵۸ جمهوری فرانسه، فرانسه را به‌عنوان یک جمهوری تجزیه‌ناپذیر، مردم‌سالار، اجتماعی و غیر مذهبی و عاری از هرگونه تبعیض مبتنی بر مذهب، اصالت یا نژاد معرفی می‌کند که به همه اعتقادات احترام می‌گذارد (Constitution of October 4, 1958: 3). همچنین بخشی از اولین اصلاحیه قانون اساسی ایالات متحده در سال ۱۷۹۱ مقرر می‌دارد که، کنگره هیچ قانونی در خصوص به رسمیت شناختن یک مذهب یا ممنوعیت اعمال آزادانه آن وضع نخواهد کرد (The constitution of the U.S.A, 1789: 29).

البته باید اذعان کرد که بی‌طرفی مورد نظر فردگرایان به‌هیچ‌روی مطلوب جماعت‌گرایان نبوده و نیست. جماعت‌گرایان زمینه‌های اجتماعی را نه‌تنها سازنده هویت فرد، بلکه عاملی تأثیرگذار در تعیین خیر و غایات مربوط به فرد می‌دانند و از همین رو معتقدند که «نهاد دولت نیز می‌تواند معرف خیری به شهروند باشد که او در حالت انزوا و به تنهایی قادر به شناخت آن نیست» (شیرزاد، ۱۳۹۹: ۳۷۷).

بی‌طرفی از جمله شاخص‌ها و الزامات دولت مطلوب فردگرایان است که با توجه به هدف غایی از تشکیل دولت به‌عنوان پدیده‌ای غیراصیل و نیز با توجه به حقوق و آزادی‌های بنیادین افراد به‌عنوان صاحبان اصلی قدرت در جامعه استنباط می‌شود. بر اساس رویکرد فردگرایی، انسان‌ها زمام امور جامعه را به دولتی منتخب می‌سپارند تا به‌عنوان مرجعی بی‌طرف داور منازعات میان آن‌ها باشد و از جان و دارایی‌شان محافظت کند. در نتیجه، بروز هرگونه رفتار جانبدارانه‌ای از سوی دولت می‌تواند آن را در مسیری انحرافی و بی‌ارتباط با هدف غایی‌اش بنشانند. همچنین درک دولت به‌عنوان ابزاری در خدمت فرد و مرجعی بی‌طرف و تحت حاکمیت قانون، مسئولیت‌پذیری و پاسخگویی دولت را در برابر افراد نتیجه می‌دهد و نقش شفافیت را به‌عنوان عاملی ضروری برای ارزیابی دولت، برجسته می‌سازد.

۱. مهم‌ترین جنبش دینی در دوره رنسانس که مارتین لوتر و ژان کالون از رهبران آن بودند.

۵.۲. شفافیت^۱، مسئولیت‌پذیری^۲ و پاسخگویی^۳

از نگاه فردگرایانه، دولت نماینده و یا کارگزاری است که به نمایندگی از افراد به اعمال حاکمیت می‌پردازد. از این رو اقدامات دولت باید تأمین‌کننده منافع افراد باشد. منطق نمایندگی ایجاب می‌کند که دولت به افراد جامعه به‌عنوان ذی‌نفعان و صاحبان اصلی قدرت در خصوص اعمال و وظایف خود پاسخگو باشد و مسئولیت‌های ناشی از اقدامات خود را بپذیرد. همچنین طبیعی است که افراد در صورتی می‌توانند به ارزیابی دولت به‌عنوان نماینده و کارگزار خود بپردازند که به گزارش‌ها و اطلاعات ارائه‌شده از سوی دولت به صورتی شفاف و دقیق دسترسی داشته باشند.

شفافیت از جمله اصول اساسی مدیریت عمومی است که هدف آن ایجاد یک حاکمیت قانونمند و دموکراتیک است. بر مبنای اصل شفافیت، نهادهای عمومی باید اطلاعات مربوط به فعالیت‌های خود را منتشر کنند و افراد ذی‌نفع به صورتی برابر به اطلاعات مورد نیاز خود دسترسی داشته باشند. اهمیت دسترسی به اطلاعات از آن رو است که به شهروندان کمک می‌کند تا از اطلاعاتی که دارند برای پیشرفت جامعه استفاده کنند. شفافیت باعث پراکندگی اطلاعات و انتقال قدرت از قوی به ضعیف می‌شود. شفافیت بر افزایش پاسخگویی مقامات و نهادهای عمومی تأثیر مستقیم می‌گذارد و مشارکت شهروندان در فرایند تصمیم‌سازی و مدیریت امور عمومی را افزایش می‌دهد (Jashari & Pepaj, 2018: 61-66). بنابر توصیف ارائه‌شده از سوی بانک تسویه‌حساب‌های بین‌المللی^۴، اطلاعات زمانی شفاف محسوب می‌شود که به موقع، مرتبط، قابل اعتماد، قابل بررسی و قابل تغییر باشد (Apreda, 2014: 21).

شفافیت و پاسخگویی و مسئولیت‌پذیری مفاهیمی مرتبط با هم هستند که در اغلب اوقات با هم به کار می‌روند. بخشی از ارتباط میان این مفاهیم به این صورت تفسیر می‌شود که اجبار دولت به افشای اطلاعات بیشتر به پاسخگویی بیشتر دولت منجر می‌شود. در عین حال، مشابهت کارکردی دو مفهوم پاسخگویی و مسئولیت‌پذیری را نباید از نظر دور داشت. همچنین شفافیت از یک طرف پاسخگویی افقی^۵ را به صورتی مستقیم تقویت می‌کند که به معنای پاسخگویی دولت در قبال ذی‌نفعان است و از طرف دیگر اثراتی غیرمستقیم بر پاسخگویی عمودی ایجاد می‌کند. فرایند پاسخگویی عمودی^۶ به این صورت است که شهروندان در صورت مشاهده اختلال می‌توانند مقامات مربوطه را مطلع سازند و به تعبیری زنجیره پاسخگویی عمودی را فعال کنند.

-
1. Transparency
 2. Responsibility
 3. Accountability
 4. Bank for International Settlements
 5. Horizontal Accountability
 6. Vertical Accountability

در حالی که بیشتر نویسندگان شفافیت را به عنوان یکی از ابعاد پاسخگویی و مسئولیت‌پذیری مورد بررسی قرار می‌دهند، نویسندگانی هم هستند که در رویکردی متفاوت، توسعه پاسخگویی را در افزایش شفافیت سازمان‌ها مؤثر می‌دانند؛ با این توضیح که پاسخگویی بیشتر، تعداد موارد قابل رؤیت را افزایش می‌دهد و در نتیجه به افزایش شفافیت را منجر می‌شود (Vincent & Zumofen, 2015: 6-7). با وجود نقش مؤثر شفافیت و پاسخگویی در کاهش فساد و افزایش کارایی، شاخص ادراک فساد سازمان شفافیت بین‌الملل نشان می‌دهد که تعداد بسیار زیادی از کشورهای مورد ارزیابی در سال ۲۰۱۱، با توجه به دامنه عددی ۱۰ تا ۲۱۰، امتیاز کمتر از ۵ را کسب کرده‌اند. این در حالی است که نهادها و مقامات عمومی به طور معمول از مزایایی مانند دانش، تخصص، اطلاعات برتر، اختیارات قانونی، اندازه سازمانی عظیم و انسجام حرفه‌ای برخوردار هستند که آن‌ها را حتی از آن‌چه که باید باشند قدرتمندتر می‌کند و در صورت نبود سازکارهای مؤثر برای پاسخگویی، احتمال سوءاستفاده آن‌ها از قدرت و تضییع حقوق افراد افزایش خواهد یافت (Van Heerden & Steyn, 2012: 75-77).

برخی هم معتقدند که شفافیت بیش از نیاز می‌تواند نتایج نامطلوب در پی داشته باشد، چنان‌که تجربه حزب دزدان دریایی در آلمان نیز تأییدکننده چنین نظری است. پس از این که اعضای حزب دزدان دریایی تصمیم به پخش اسناد تولیدشده در گروه‌های کاری خود و نیز فیلم‌های مربوط به جلسات‌شان گرفتند، فقط در عرض چند هفته با تنش‌هایی مواجه شدند که حزب آن‌ها را در آستانه فروپاشی قرار داد (Heimstadt & Dobusch, 2020: 5). برخی از نویسندگان با این استدلال که، سیل دسته‌بندی‌نشده اطلاعات ممکن است منجر به عدم اطمینان و سردرگمی شود، در صورت احتمال بی‌اعتمادی، پنهان‌کاری را بر شفافیت ترجیح داده‌اند (Meijer, 2009: 257).

در هر صورت باید توجه داشت که موارد استثنا بر شفافیت مانند حفظ حریم خصوصی، محرمانه‌بودن اطلاعات، نظم عمومی، امنیت ملی، ثبات و وحدت عمومی باید به صورتی کاملاً مضیق و محدود در نظر گرفته شوند، چراکه دولت‌ها با توسل به چنین استثناهایی به راحتی می‌توانند در فضایی غیرشفاف و ابهام‌آمیز از زیر بار مسئولیت و پاسخگویی شانه خالی کنند. بی‌تردید فقدان شفافیت با هر توجیهی می‌تواند هم از نظر سیاسی و هم از نظر اقتصادی بسیار پرهزینه باشد. از نظر سیاسی، فقدان شفافیت توانایی نظام دموکراتیک را برای قضاوت و اصلاح کاهش می‌دهد، اما مهم‌ترین هزینه فقدان شفافیت، فساد است که بر سرمایه‌گذاری و رشد اقتصادی تأثیر منفی می‌گذارد (Vishwanath & Kaufman, 2001: 44). فردگرایی مانند اسپینوزا عدم شفافیت به بهانه نفع دولت را باعث رنج مردم و از دستاوردهای حکومت‌های استبدادی دانسته‌اند (دورانت، ۱۳۹۰: ۱۷۷).

۱. بسیار فاسد

۲. بسیار سالم

امروزه در نظام‌های دارای حکومت دموکراتیک، با توجه به آنکه حاکمیت از آن مردم دانسته می‌شود، شفافیت و حق دسترسی به اطلاعات به عنوان عاملی ضروری برای اعمال حاکمیت از سوی مردم به شمار می‌رود. از همین رو در برخی کشورها تلاش‌هایی برای ایجاد شفافیت و حق دسترسی به اطلاعات صورت گرفته است. مثلاً در ایالات متحده، با وجودی که به گفته برخی، شفافیت در قانون اساسی آن تضمین نشده است، اقداماتی از قبیل امکان دسترسی مردم به اطلاعات مرتبط با قوای حکومتی از طریق وبگاه‌های اینترنتی و یا صدور دستورهای اجرایی از سوی برخی رؤسای جمهور برای بازنگری در رویه‌ها و استانداردهای اطلاعات طبقه‌بندی شده امنیتی و تقویت الزامات شفاف‌سازی صورت گرفته است (Katz, 2001: 55-57).

به گفته برخی با وجود آنکه تلاش‌ها برای تصویب قانون حق دسترسی به اطلاعات در ایالات متحده از سال ۱۹۵۵ آغاز شد، اما تا سال ۱۹۶۶، یعنی زمان تصویب قانون آزادی اطلاعات^۱ به نتیجه نرسید؛ قانونی که تاکنون به افشای بسیاری از اقدامات مغایر با قانون در دولت فدرال منجر شده است. از همین رو، برخی قانون شفافیت در ایالات متحده را با توجه به نقش آن در بازگرداندن اعتماد عمومی به دولت، خروجی محور دانسته‌اند. در عین حال، باید توجه داشت که حق دسترسی به اطلاعات در صورتی دارای ارزش است که با شناسایی حق مطالبه از سوی مردم و الزام دولت به پاسخگویی همراه باشد (Frost, 2003: 90-93).

قانون آزادی اطلاعات ایالات متحده نخستین قانونی در جهان بود که با این عنوان در سال ۱۹۹۶ به تصویب رسید. پس از آن در سال ۱۹۹۶ «قانون آزادی الکترونیک اطلاعات» و سپس در سال ۲۰۰۷ «قانون دولت شفاف» در آن کشور به تصویب رسید. در فرانسه نیز «قانون آزادی دسترسی به اسناد اداری»، «قانون شفافیت در زندگی عمومی» و «قانون شفافیت، مبارزه با فساد و مدرن‌سازی اقتصاد» با هدف تأمین حق افراد در دستیابی به اطلاعات و الزام دولت به پاسخگویی، به ترتیب در سال‌های ۱۹۷۸، ۲۰۱۳ و ۲۰۱۶ به تصویب رسیدند. «اعلام‌داری و منافع مقامات» و «حمایت از افشاگران فساد»، از جمله موارد مطرح‌شده در این قوانین هستند (مرکز بررسی‌های استراتژیک ریاست جمهوری، ۱۳۹۷: ۱۹-۳۱).

با وجود این، انجام چنین اقداماتی نتوانسته است مشکلات محرمانه‌زدایی و شفاف‌سازی را در چنین کشورهایی به طور کامل برطرف سازد؛ مثلاً با توجه به گزارش‌های منتشرشده در ایالات متحده، تاکنون درصد بسیار کمی از اطلاعات در این کشور در دسترس افراد قرار گرفته‌اند و در برخی موارد حتی اسناد اطلاعاتی با عمر بالای ۲۵ سال، همچنان به صورت محرمانه و طبقه‌بندی شده باقی مانده‌اند (Katz, 2001: 57). در نهایت باید توجه داشت که افراد بر مبنای حق تعیین سرنوشتی که دارند، می‌توانند از دولت

1. Freedom of Information Act

بخواهند تا به صورتی شفاف، آن‌ها را از دلایل تصمیماتی که از آن متأثر می‌شوند، آگاه کند. در صورتی که دولت بر مبنای قانون، موظف به ارائه اطلاعات به افراد باشد و افراد نیز امکان مطالبه‌گری و درخواست پاسخ از دولت را داشته باشند، احتمال انجام اقدامات غیرقانونی و خودسرانه از سوی دولت به شکلی قابل توجه کاهش می‌یابد و قدرت دولت با قرار گرفتن در معرض قضاوت آگاهانه نهادهای ناظر و افکار عمومی، به گونه‌ای منطقی و مطلوب محدود می‌شود.

۶. نتیجه‌گیری

فردگرایان دولت را پدیده‌ای غیراصیل می‌دانند که به وسیله افراد خلق می‌شود تا ابزاری برای حفظ و پیشبرد منافع مدنی‌شان باشد. در نتیجه اداره دولت باید آن گونه باشد که سازندگانش یعنی افراد می‌خواهند. بنابراین یا باید خود افراد به طور مستقیم به اداره امور دولت بپردازند که از جهات مختلف غیرممکن است، یا این که حق حاکمیت خود را به صورتی امانی و برای مدتی معین به افرادی مورد اعتماد از میان خود بسپارند. رویکرد فردگرایی با چنین استدلالی نظام نمایندگی را توجیه می‌کند.

از طرف دیگر فردگرایان انسان‌ها را حداقل در حالت کلی و طبیعی آن، موجوداتی خودخواه و منفعت‌طلب می‌دانند که احتمال سوءاستفاده از قدرت اعطایی به آن‌ها هیچ‌گاه به صفر نمی‌رسد. خطر سوءاستفاده از قدرت وقتی بیشتر می‌شود که قدرت‌های قانونگذاری و اجرایی و بدتر از آن قضایی، در دست یک فرد یا نهاد قرار می‌گیرد. از این‌رو فردگرایان تنها راه چاره را در تفکیک قوای سه‌گانه می‌دانند تا از آن طریق هر قدرت به وسیله قدرتی دیگر محدود شود. در عین حال باید توجه داشت که تفکیک قوا بدون رعایت توازن میان آن‌ها اثربخشی لازم را ندارد، زیرا در صورت نبود موازنه و تعادل میان قوای حکومتی، قوه نیرومندتر قدرت را در دست می‌گیرد و زمینه‌ها برای اطلاق و استبداد و در نتیجه آن از بین رفتن آزادی افراد فراهم می‌شود.

تأثیر دیگر رویکردهای فردگرایانه در زمینه محدودیت قدرت دولت، شناسایی و التزام به اصل حاکمیت قانون در جامعه است. فردگرایان دولت را پدیده‌ای محصول قرارداد می‌دانند. از طرفی تصور انعقاد قرارداد بدون در نظر گرفتن قانون حاکم بر آن غیرممکن به نظر می‌رسد. به بیان دیگر، به مجرد این که دولت را نتیجه و محصول قرارداد دانستیم، ابتنای آن بر قانون ناگزیر به نظر می‌رسد. قانون اساسی در هر کشور به خوبی نمایانگر ارتباط میان قرارداد اجتماعی و ابتنای دولت بر قانون به عنوان پیامد بی‌واسطه آن است.

از جمله پیامدهای حاکمیت قانون در یک جامعه، بی‌طرفی دولت حاکم بر آن جامعه است. ضمن این که بی‌طرفی دولت نیز شرط لازم و غیرکافی برای حاکمیت قانون در جامعه است. تلقی دولت به عنوان ابزاری در خدمت فرد مانع از آن می‌شود تا دولت در جایگاه راهبری فرد در امور مرتبط با فکر، وجدان و

مذهب تصور شود. بی‌طرفی دولت زمینه‌ها را برای حداقلی شدن دولت فراهم می‌سازد و فردگرایان نیز دولت را به شکلی حداقلی می‌خواهند. از طرف دیگر، دولتی می‌تواند بی‌طرف باشد که حداقلی باشد و این یعنی دولت حداقلی با بی‌طرفی دولت رابطه‌ای دوسویه دارد.

در نهایت، شفافیت، مسئولیت‌پذیری و پاسخگویی از الزامات دولت مطلوب فردگرایان هستند که هم از نظام نمایندگی و هم از حق تعیین سرنوشت نتیجه می‌شوند. منطق نمایندگی ایجاب می‌کند که دولت به‌عنوان نماینده افراد، در خصوص وظایف و اختیارات خود پاسخگو باشد و مسئولیت‌های ناشی از اقدامات یا تصمیمات خود را بپذیرد. افراد نیز در صورتی می‌توانند به ارزیابی نمایندگان خود بپردازند که به صورتی شفاف و دقیق به اطلاعات ارائه‌شده از سوی دولت دسترسی داشته باشند. همچنین افراد یک جامعه به صورت مستقیم یا غیرمستقیم از تصمیمات و اقدامات دولت حاکم بر خود متأثر می‌شوند، بنابراین بر مبنای حق تعیین سرنوشتی که دارند می‌توانند از دولت بخواهند تا آن‌ها را از دلایل تصمیماتی که از آن متأثر می‌شوند آگاه کند و اطلاعات لازم در آن رابطه را در اختیار آن‌ها قرار دهد، تا با کمک آن اطلاعات به ارزیابی دولت و مطالبه پاسخ اقدام کنند.

منابع

۱. فارسی

الف) کتاب‌ها

۱. آریلاستر، آنتونی (۱۳۸۸). *لیبرالیسم غرب: ظهور و سقوط*. ترجمه عباس مخیر. چاپ چهارم. تهران: مرکز.
۲. باریه، موريس (۱۳۸۳). *مدرنیته سیاسی*. ترجمه عبدالوهاب احمدی. تهران: آگه.
۳. باصری، بابک و فقیه‌حیبی، علی (۱۳۹۷). *حقوق اساسی تطبیقی*. چاپ دوم. تهران: دانشگاه آزاد اسلامی.
۴. بخشایش اردستانی، احمد (۱۳۸۸). *سیر تاریخی اندیشه‌های سیاسی در غرب: از افلاطون تا نیچه*. چاپ چهارم. تهران: آوای نور.
۵. بوشهری، جعفر (۱۳۷۶). *مسائل حقوق اساسی به انضمام ترجمه قوانین اساسی فرانسه، آلمان، انگلستان، آمریکا و شوروی*. تهران: دادگستر.
۶. پروین، خیراله (۱۳۹۳). *مبانی حقوق عمومی*. تهران: سمت.
۷. پوجی، جانفرانکو (۱۳۷۷). *تکوین دولت مدرن: درآمدی جامعه‌شناختی*. ترجمه بهزاد باشی. تهران: آگه.
۸. پولادی، کمال (۱۳۸۵). *تاریخ اندیشه سیاسی در غرب: قرن بیستم*. چاپ دوم. تهران: مرکز.
۹. دورانت، ویل (۱۳۹۰). *تاریخ فلسفه*. ترجمه عباس زریاب خویی. چاپ بیست‌وسوم. تهران: علمی و فرهنگی.
۱۰. رحمت‌الهی، حسین و آقامحمدآقای، احسان (۱۳۹۹). *حقوق طبیعی و حقوق موضوعه و آثار آن بر ساختار قدرت و حقوق عمومی*. چاپ دوم. تهران: مجد.

۱۱. ----- (۱۴۰۲). تأملی در مناسبات دولت و شهروند: گذار از دولت مطلقه به دولت مشروطه. چاپ دوم. تهران: خرسندی.
۱۲. رحمت‌الهی، حسین (۱۳۹۸). تحول قدرت: دولت و حاکمیت از سپیده‌دمان تاریخ تا عصر جهانی شدن. چاپ دوم. تهران: میزان.
۱۳. رحمت‌الهی، حسین و شیرزاد، امید (۱۳۹۸). کمال‌گرایی و بی‌طرفی و آثار آن در ساختار قدرت و حقوق عمومی. چاپ دوم. تهران: مجد.
۱۴. زیباکلام، صادق (۱۳۸۸). پنج گفتار در باب حکومت. تهران: روزنه.
۱۵. شریف‌شاهی، محمد (۱۳۹۹). بر بن مشروطیت. تهران: نگاه معاصر.
۱۶. طباطبایی مؤتمنی، منوچهر (۱۳۹۰). حقوق اساسی. چاپ چهاردهم. تهران: میزان.
۱۷. طباطبایی، جواد (۱۳۹۸). تأملی درباره ایران: نظریه حکومت قانون در ایران، مبانی نظریه مشروطه‌خواهی. جلد ۲. چاپ سوم. تهران: مینوی خرد.
۱۸. عالم، عبدالرحمن (۱۳۹۴). بنیادهای علم سیاست. چاپ بیست‌وهفتم. تهران: نی.
۱۹. عباسی، بیژن (۱۳۹۴). مبانی حقوق اساسی. چاپ چهارم. تهران: جنگل.
۲۰. ----- (۱۳۹۶). مبانی حقوق عمومی. چاپ دوم. تهران: دادگستر.
۲۱. فورسیت، موری و کینز ساپر، موریس (ویراستار). (۱۳۸۰). نقد و بررسی آثار بزرگ سیاسی سده بیستم. ترجمه عبدالرحمن عالم. تهران: دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.
۲۲. قاری سیدفاطمی، سید محمد (۱۳۸۸). حقوق بشر در جهان معاصر. دفتر دوم: جستارهایی تحلیلی از حق‌ها و آزادی‌ها. تهران: شهر دانش.
۲۳. قاضی، ابوالفضل (۱۳۷۰). حقوق اساسی و نهادهای سیاسی: کلیات و مبانی. جلد ۱. چاپ دوم. تهران: دانشگاه تهران.
۲۴. قاضی، ابوالفضل (۱۳۸۵). بایسته‌های حقوق اساسی. چاپ بیست‌وهفتم. تهران: میزان.
۲۵. قزلسفلی، محمدتقی (۱۳۸۷). ماهیت پارادایمی اندیشه سیاسی. بابل‌سر: دانشگاه مازندران.
۲۶. کاپلستون، فردریک چارلز (۱۳۹۸). تاریخ فلسفه: اواخر قرون وسطی و عهد رنسانس. ترجمه ابراهیم دادجو. جلد ۳. چاپ سوم. تهران: سروش.
۲۷. کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۳). مبانی حقوق عمومی. چاپ دوم. تهران: میزان.
۲۸. کلوسکو، جورج (۱۳۹۵). تاریخ فلسفه سیاسی: از ماکیاولی تا منتسکیو. ترجمه خشایار دیهیمی. جلد ۳. چاپ چهارم. تهران: نی.
۲۹. یکس، جان (۱۳۹۲). علیه لیبرالیسم. ترجمه محمدرضا طاهری. تهران: علمی و فرهنگی.
۳۰. لاک، جان (۱۳۸۸). رساله دوم درباره دولت. ترجمه شهرام ارشد نژاد. تهران: روشنگران و مطالعات زنان.
۳۱. لاگلین، مارتین (۱۳۹۴). مبانی حقوق عمومی در غرب. ترجمه محمد مقتدر. تهران: مجد.
۳۲. ----- (۱۳۹۲). مبانی حقوق عمومی. ترجمه محمد راسخ. چاپ سوم. تهران: نی.

۳۳. مردیها، مرتضی (۱۳۹۸). *لیبرالیسم محافظه‌کار: گزیده نوشته‌های مهم متفکران امروز انگلوساکسون*. تهران: علمی و فرهنگی.

۳۴. مرکز بررسی‌های استراتژیک ریاست جمهوری (۱۳۹۷). *گزارش توجیهی پیش‌نویس لایحه شفافیت*. تهران: شفاف.

۳۵. میلر، دیوید (۱۴۰۱). *فلسفه سیاسی*. ترجمه بهمن دارالشفایی. چاپ پنجم. تهران: ماهی.

۳۶. نقیعی‌مفرد، حسام (۱۳۸۹). *حکمرانی مطلوب در پرتو جهانی‌شدن حقوق بشر*. تهران: شهر دانش.

۳۷. وینسنت، اندرو (۱۳۷۸). *ایدئولوژی‌های مدرن سیاسی*. ترجمه مرتضی ثاقب‌فر. تهران: ققنوس.

۳۸. ----- (۱۳۸۷). *نظریه‌های دولت*. ترجمه حسین بشیریه. چاپ ششم. تهران: نی.

ب) مقالات

۳۹. امامی، محمد و شاکری، حمید (۱۳۹۴). *حکمرانی خوب و قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران*. پژوهشنامه حقوق تطبیقی، ۱ (۲)، ۲۵-۵۷.

۴۰. پش، لوران (۱۳۸۵). *حاکمیت قانون در فرانسه*. ترجمه احمد مرکز مالگیری. مجلس و پژوهش، ۱۳ (۵۱)، ۲۵۶-۲۱۱.

۴۱. جاویدی، مجتبی (۱۳۹۸). *نظریه قرارداد اجتماعی ژان ژاک روسو با رویکردی روش‌شناسانه*. اندیشه دینی دانشگاه شیراز، ۱۹ (۴)، ۳۹-۶۴.

۴۲. جواهری طهرانی، محمد و مافی، فاطمه (۱۴۰۲). *طرح تأسیس نظری ایده تفکیک قوا به مثابه ویژگی سازمانی مشروطه‌گرایی با تأکید بر اندیشه فیلمر و لاک*. دانش حقوق عمومی، ۱۲ (۴۰)، ۱۳۵-۱۸۴.

۴۳. حمیدیه، بهزاد (۱۳۸۵). *بازشناسی فردگرایی و پیامدهای آن*. راهبرد یاس، ۲ (۶)، ۲۰۳-۲۴۲.

۴۴. خسروی، حسن (۱۳۹۷). *تئوری نمایندگی در پرتو فلسفه سیاسی و حقوق عمومی*. فصلنامه تحقیقات حقوقی، ۲۱ (۸۳)، ۱۵۹-۱۸۶.

۴۵. شیدایی، نوید و جاوید، محمدجواد (۱۴۰۳). *درآمدی بر مفهوم قانون و دولت در اندیشه اپیکوریسم*. مطالعات حقوق عمومی، ۵۴ (۲)، ۸۴۳-۸۶۰.

۴۶. شیرزاد، امید (۱۳۹۹). *جماعت‌گرایی و حقوق عمومی؛ نسبت سنجی و تحلیل*. تحقیقات حقوقی، ۲۳ (۸۹)، ۳۷۱-۳۹۷.

۴۷. طباطبایی، سیدمحمد (۱۳۹۶). *نظریه تفکیک قوا و سازماندهی قدرت سیاسی نزد دولت*. دولت‌پژوهی، ۳ (۱۲)، ۳۵-۱.

۴۸. قاسمی‌اصل‌اصطهباناتی، محمدجواد (۱۳۹۹). *بررسی مبانی فردگرایی روش‌شناختی و نقد فردگرایی روش‌شناختی در نظریه انتخاب عقلایی*. مطالعات اقتصاد اسلامی، ۱۳ (۱)، ۲۵۳-۲۸۴.

۴۹. کانت، امانوئل (۱۳۷۰). *روشنگری چیست؟ در پاسخ یک پرسش*. ترجمه همایون فولادپور. کلک، ۲۲.

۲. انگلیسی

A) Books

1. Hamilton, A., Madison, J., & Jay, J. (1788). *The Federalist Papers (1787-88)*. Retrieved from Lonang Institute (<http://www.lonang.com/>)
2. Meyer, M. (2020). *Liberal Democracy Prosperity Through Freedom*. Springer Briefs in Political Science. <http://www.springer.com/series/8871>. <https://doi.org/10.1007/978-3-030-47408-9>.
3. Mill, J. S. (1859). *On Liberty*. Published in: Batoche Books, Kitchener 2001. <https://eet.pixel-online.org>.
4. Steele, D. A. (1993). *A Comparison of Hobbes and Locke on Natural Law and Social Contract*. Defense Technical Information Center. <https://books.google.com>.

B) Articles

5. Apreda, R. (2014). Accountability and Transparency as Learning Processes in Private, Public and Global Governance. *Serie Documentos de Trabajo.UCEMA*. 546. <https://www.econstor.eu>.
6. Bazezew, M. (2009). Constitutionalism. *Mizan Law Review*. 3 (2). <https://www.ajol.info>.
7. Borgohain, S. (2019). The Concept of Individualism in the Liberal Theories of Locke, Kant and Mill. *International Journal of Social Science and Humanities Research*. 7 (2), 148-152. <https://www.researchpublish.com>.
8. Burns, A. I., & Markman, S. T. (1987). Understanding Separation of Powers. *Pace Law Review*. 7 (3). <http://digitalcommons.pace.edu/plr/vol7/iss3/2>.
9. Carey, G. W. (2009). The Separation of Powers in United States of America: Past and Present. *Historia Constitucional*. 10, 263-295. <http://www.redalyc.org/articulo.oa?id=259027582010>.
10. Champagne Jr, R. A. (1992). The Separation of Powers, Institutional Responsibility, and the Problem of Representation. *Marquette Law Review*. 75 (4). <http://scholarship.law.marquette.edu/mulr/vol75/iss4/5>.
11. CRS Report for Congress. (1999). The Separation of Powers Doctrine: An Overview of its Rationale and Application. *Legislative Attorney, American Law Division*. RL30249.
12. Frost, A. (2003). Restoring Faith in Government: Transparency Reform in the United States and the European Union. *Articles in Law Review & other Academic Journals*. 1595. https://digitalcommons.wcl.american.edu/facsch_lawrev/1595.
13. Gardner, J. A. (2005). Democracy without a Net?: Separation of Powers and the Idea of Self-Sustaining Constitutional Constraints on Undemocratic Behavior. *ST.JOHN,S Law Review*. Vol 79. 293. https://digitalcommons.law.buffalo.edu/journal_articles/221.
14. Haxhiu, S., & Alidemaj, A. H. (2021). Representative Democracy: its Meaning and Basic Principles. *AUDJ*. 17(2), 76-91. <https://www.researchgate.net>.
15. Heerden, M. V., & Steyn, S. (2012). Mechanism to Improve Accountability in the Public Sector. *Mediterranean Journal of Social Sciences*. 3 (12). <https://www.richtmann.org>.
16. Heimstadt, M., & Dobusch, L. (2020). Transparency and Accountability: Causal, Critical and Constructive Perspectives. *Organisation Theory*. 1, 1-12. <https://journals.sagepub.com>.

17. Jashari, M., & Pepaj, I. (2018). The Role of the Principle of Transparency and Accountability in Public Administration. *AUDA*. 10 (1), 60-69. <https://journals.univ-danubis.ro>.
18. Katz, S. L. (2001). Transparency in the U.S.; Towards Worldwide Access to Government. *The Journal of Public Inquiry*. Fall/Winter.
19. Laskar, M. E. (2013). Summary of Social Contract Theory by Hobbes, Locke and Rousseau. *Ssrn Electronic*. <https://doi.org/10.2139>. <http://ssrn.com/abstract=2410525>.
20. Lukes, S. (1971). The Meanings of Individualism. *The History of Ideas*. 32 (1), 45-66. <https://www.jstor.org/stable/2708324>.
21. Meijer, A. (2009). Understanding Modern Transparency. *International Review of Administrative Sciences*. 75 (2). <https://journals.sagepub.com>.
22. Nourse, V. F. (1999). The Vertical Separation of Powers. *Duke Law*, 49,749. DOI: 10.2307/1373085. <http://ssrn.com/abstract=1531231>.
23. Omelinn, L .S. (2000). The Sanctity of Association: The Corporation and Individualism in American Law. *San Diego Law Review*, 37 (101), 101-166.
24. Rowberry, R. (2019). The Short History of the Rule of Law in the United States (1954-2016). *Studia Iuridica Lxxix*. Orcid: 0000-0002-1888-8867.
25. Smith, D.B. (2009). Because Men are not Angels: Separation of Powers in the United States. *Duquesne Law Review*. 47(4), 687-705. <https://dsc.duq.edu/dlr/vol47/iss4/3>.
26. Soares, C. (2018). The Philosophy of Individualism: A Critical Perspective. *International Journal of Philosophy & Social Values*, 1 (1). <https://doi.org/10.34632/philosophyandsocialvalues.2018.2664>. <https://www.researchgate.net/publication/327884634>.
27. Uwakwe, F. C. (2019). Separation of Powers: Panacea for Good Governance in Nigeria. *Nnamdi Azikiwe University Journal of International Law and Jurisprudence (NAUILJ)*. 10 (1). <https://www.ajol.info>.
28. Vincent, M., & Zumofen, R. (2015). The Uncertain Relationship Between Transparency and Accountability Revisited Through Four Swiss Cases. *Mandarin Orchard Singapore*. Provided by *Serveur Academique Lausannois*. <https://core.ac.uk>.
29. Vishwanath, T., & Kaufman, D. (2001). Toward Transparency: New Approaches and Their Application to Financial Markets. *The World Bank Research Observer*. 16 (1), 41-57. <https://www.researchgate.net>. <https://doi.org/10.1093/wbro/16.1.41>.
30. Waldron, J. (2013). Separation of Powers in Thought and Practice?. *Boston College Law Review*, 54: 433.
31. Walker, N. (2010). Constitutionalism and the Incompleteness of Democracy: An Iterative Relationship. *Rechtsfilosofie & Rechtstheorie*. 3 (39). <https://www.elevenjournals.com>.
32. Yadav, A. K. (2024). Rule of Law. *International Journal of Law and Legal Jurisprudence Studies*. 4 (3), 205-220. <https://www.studocu.com>.

C) Documents

33. Constitution of October 4. (1958). www.conseil-constitutionnel.fr.
34. The Constitution of the United States of America. (1789). www.senate.gov.

References In Persian:

A) Books

1. Abbasi, B. (2015). *Fundamentals of Constitutional Rights*. Fourth Edition. Tehran: Jangal (In Persian).
2. Abbasi, B. (2017). *Fundamentals of Public Law*. Second Edition. Tehran: Dadgostar (In Persian).
3. Alem, A. (2015). *Foundations of Political Science*. Twenty seventh Edition. Tehran: Ney (In Persian).
4. Arblaster, A. (2009). *The Rise and Decline of Western Liberalism*. Translated by Abbas Mokhber. Fourth Edition. Tehran: Markaz (In Persian).
5. Bakhshayesh Ardestani, A. (2009). *The Historical Process of Political Ideas in the West: from Plato to Nietzsche*. Fourth Edition. Tehran: Avayenoor (In Persian).
6. Barbier, M. (2004). *Political Modernity*. Translated by Abdolvahhab Ahmadi. Tehran: Agah (In Persian).
7. Baseri, B., & Faqih Habibi, A. (2017). *Comparative Fundamental Rights*. Second Edition. Tehran: Islamic Azad University (In Persian).
8. Boushehri, J. (1997). *Issues in Constitutional Law with Appendix the Translation of the Constitutions of France, Germany, England, U.S.A and Former Sovietunion*. Tehran: Dadgostar (In Persian).
9. Copleston, F. CH. (2019). *A History of Philosophy*. Vol. 3. Translated by Ebrahim Dadjoo. Third Edition. Tehran: Soroush (In Persian).
10. Durant, W. (2011). *The Story of Philosophy*. Translated by Abbas Zaryab Khooei. Twenty third Edition. Tehran: Elmifarhangi (In Persian).
11. Forsyth, M., & Soper, M. (2001). *The Political Classics: Green to Dworkin*. Translated by Abdolrahman Alem. First Edition. Tehran: Faculty of Law and Political Science of University of Tehran (In Persian).
12. Ghari Seyed Fatemi, S. M. (2009). *Human Rights in the Contemporary World*. Volume II. Tehran: S.D.I.L (In Persian).
13. Ghazi, A. (1991). *Fundamental Rights and Political Institutions*. Vol. 1. Second Edition. Tehran: University of Tehran (In Persian).
14. Ghazi, A. (2006). *Requirements of Constitutional Rights*. Twenty seventh Edition. Tehran: Mizan Legal Foundation (In Persian).
15. Ghezelsofla, M. T. (2008). *The Paradigmatic Nature of Political Thought*. Babolsar: Mazandaran University (In Persian).
16. Katouzian, N. (2004). *Fundamentals of Public Law*. Second Edition. Tehran: Mizan Publication (In Persian).
17. Kekes, J. (2013). *Against Liberalism*. Translated by Mohammadreza Taheri. Tehran: Elmifarhangi (In Persian).
18. Klosko, G. (2016). *A History of Political Theory*. Vol. 3. Translated by Khashayar Deyhimi. Fourth Edition. Tehran: Nashreny (In Persian).
19. Locke, J. (2008). *Second Treatise of Government*. Translated by Shahram Arshadnejad. Tehran: Roshangaran and Womens studies (In Persian).
20. Loughlin, M. (2013). *Foundations of Public Law*. Translated by Mohammad Rasekh. Third Edition. Tehran: Ney (In Persian).
21. Loughlin, M. (2015). *Foundations of Public Law*. Translated by Mohammad

- Moghtader. Tehran: Majd Publication (In Persian).
22. Mardiha, M. (2019). *Conservative Liberalism*. Tehran: Elmifarhangi (In Persian).
23. Miller, D. (2022). *Political Philosophy*. Translated by Bahman Daroshafaei. Tehran: Mahi (In Persian).
24. Naghibi Mofrad, H. (2010). *Good Governance in the Light of the Globalization of Human Rights*. Tehran: S.D.I.L (In Persian).
25. Parvin, K. (2014). *Principles of Public Law*. Tehran: Samt (In Persian).
26. Poggi, G. (1998). *The Development of the Modern State: A Sociological Introduction*. . Translated by Behzad Bashi. Tehran: Agah (In Persian).
27. Pooladi, K. (2007). *A History of Political Thought in the West: 20th Century*. Second Edition. Tehran: Markaz (In Persian).
28. Presidential Strategic Research Center. (2007). *Explanatory Report of Draft Transparensy Bill*. First Edition. Tehran: Shaffaf (In Persian).
29. Rahmatollahi, H. (2020). *Power Evolution*. Second Edition. Tehran: Mizan Legal Foundation (In Persian).
30. Rahmatollahi, H., & Agha Mohammad Aghae, E. (2020). *Natural Rights and Positive Rights and their Effect on Power Structure and Public Law*. Second Edition. Tehran: Majd (In Persian).
31. Rahmatollahi, H., & Agha Mohammad Aghae, E. (2023). *A Reflection on the Relationship between the Government and the Citizen: the Transition from the Absolute Government to the Constitutional Government*. Second Edition. Tehran: Khorsandy (In Persian).
32. Rahmatollahi, H., & Shirzad, O. (2020). *Perfettionism and Neutrality and their Effects on Power Structure and Public Law*. Second Edition. Tehran: Majd (In Persian).
33. Sharifshahi, M. (2020). *Based on Constitutionalism*. Tehran: Negahemoaser (In Persian).
34. Tabatabaei Motamani, M. (2011). *Constitutional Law*. Fourteenth Edition. Tehran: Mizan Legal Foundation (In Persian).
35. Tabatabaei, J. (2019). *Reflection on Iran Constitutionalism*. Third Edition. Tehran: Minooyekherad (In Persian).
36. Vincent, A. (1999). *Modern Political Ideologies*. Translated by Morteza Saghebfar. Tehran: Qoqnoos (In Persian).
37. Vincent, A. (2008). *Theories of the State*. Translated by Hossein Bashiriyeh. Sixth Edition. Tehran: Ney (In Persian).
38. Zibakalaam, S. (2009). *Five Speeches about Government*. Tehran: Rowzaneh (In Persian).

B) Articles

39. Emami, M., & Shakeri, H. (2015). Good Governance and the Constitution of the Islamic Republic of Iran. *Comparative Law*. 1 (2), 25-57 (In Persian).
40. Ghasemi Asl Estahbanati, M. J. (2021). A Study of the Fundamentals of Methodological and Cognitive Individualism and Critique of Methodological Methodology in Rational Selection Theory. *Islamic Economics Studies*. 13 (1), 253-284. <https://doi.org/10.30497/IES.2020.75472> (In Persian).
41. Hamidiyeh, B. (2006). Recognizing Individualism and its Consequences. *Yas Strategy*

- Quarterly*, 2 (6) (In Persian).
42. Javaheri Tehrani, M., & Mafi, F. (2023). The Theoretical Establishment Plan of Separation of Powers as an Organizational Feature of Constitutionalism with Emphasis on the Ideas of Filmer and Locke. *Public Law Knowledge*. 12 (40), 165-184. <https://doi.org/10.22034/qjplk.2022.1584.1470> (In Persian).
 43. Javidi, M. (2020). Jean Jacques Rousseau's Social Contract Theory with a Methodological Approach. *Religious Thought of Shiraz University*. 19 (4), 39-64 (In Persian).
 44. Kant, I. (1991). What is Enlightenment? In Response to a Question. Translated by Homayoun Fouladpour. *Kelk*. 22 (In Persian).
 45. Khosravi, H. (2018). Representation Theory in the Light of Political Philosophy and Public Law. *Legal Research Quarterly*. 21 (83), 159-186. <https://doi.org/10.22034/JLR.2018.113083> (In Persian).
 46. Pech, L. (2006). The Rule of Law in France. Translated by Ahmad Markaz Malmiri. *Assembly and Research*. 13 (51) (In Persian).
 47. Sheydaei, N., & Javid, M. J. (2024). An Introduction to the Concept of Law and State in Epicureanism. *Public Law Studies Quarterly*. 54 (2), 843-860. <https://doi.org/10.22059/jplsq.2022.339319.3092> (In Persian).
 48. Shirzad, O. (2019). Communitarianism and Public Law; Comparison and Analysis. *Legal Research Quarterly*. 23 (89), 371-397 (In Persian).
 49. Tabatabaei, S. M. (2017). The Theory of Separation of Powers and the Organization of Political Power in the Government. *The State Studies Quarterly*. 3 (12), 1-35 (In Persian).